کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۶

29

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

اسم کتاب صدکلمهٔ بطلمیوس یا کتاب الثمرة

مؤلف ترجمه خواجه نصیرالدین طوسی

موضوع تألیف در تاثیر کواکب در عالم ترکیب

مؤسسهٔ ۱۳۰۲

شمارهٔ دفتر

۹۰۸٤

۱٤۹

بازدید شد ۱۳۸۱

بازرسی شد ۶۳-۳۷

بازدید شد ۱۳۸۱

شرح صدر كلمة لطليوس

الى الوس الرصو

(٧٩)

کتابخانه مجلس شورای ملی

شرح صد کلمه بطلیوس حکیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمد الشاکرین والصلوة علی نبیه محمد والداجمعین چنین گوید
المخدوم المولی المعظم والهمام الاعظم علامة علماء العالم مخزن بنی ادم ملک
الحکماء سلطان المحققین افضل المتاخرین واکمل المتجرین قدوة العلماء و
المجتهدین نصیر الحق والملة والدین که بحکم اشارت مخدوم ومخدوم زاده
جهان صاحب معظم عالم مؤید منصور بهاء الدولة والدین شمس
الاسلام والمسلمین قدوة الاکابر فی العالمین ذخر الوزراء فی الافاق مفخر
وغیب جهان محمد بن المولی الاعظم الصاحب المعظم شمس الحق والدین ملک
الوزراء فی العالمین صاحب دیوان الممالک نظام العالم دستور العرب
والعجم محمد اعز الله انصارها وضاعف اقتدارها کتاب ثمره بطلیوس را
بپارسی ترجمه کرده امد واینخیر شکل مینمود بقدر فهم خود بمقصود و
مراد از ان اشارتی کرده شد انشاء الله موافق افتد ودران بارگاه وبنظر
ان بزرگوار پسندیده اید والله المستعان وعلیه التکلان مطلع کتاب الثمرة
لبطلیوس الحکیم ثمة تمام الکتب الاربعة التی الفها فی الاحکام لسورس تلمیذه
قال بطلیوس قد فتق منا لک یا سورس کتبا فیما نوشق الکواکب فی عالم الترکیب
کثیر المنفعة فی تقدمة المعرفة وهذا الکتاب ثمرة ما اشتملت علیه تلک الکتب
وما خلص عن التجربة منها ولیس یصل الی معرفته من لم یمعن النظر فیما قد منا
قبله وفی علوم اخر من العلوم الریاضیة فلعن بدر سعید ان عمد بطلیوس گفته
است خطاب با شاگرد خود سورس نام کرد پیش جهت تو ای سورس

چند

چند کتاب ساخته ایم در شرح تاثیر کواکب در عالم ترکیب که منفعت آن
در شناختن حوادث پیش از وقوع بسیار است واین کتاب ثمره ان
جمله است که ان کتابها بران مشتمل است وبخیر خلاصه ان جمله است که بر
تجربه معلوم شده است وبمعرفت این کتاب راه نیابد کسی که نظر بسیار
نکرده باشد در ان کتابها که پیشتر ازین ساخته ایم ودر علمهای دیگر
یعنی علم ریاضی پس تو بر توقف براین کتاب ننگیخت باش اینست مطلع
کتاب وان کتابها که در علم تقدمه معرفت یعنی احکام نجوم ساخته است
یکی ازیع مقالات است واز بعضی اوبدان موضع ودر اربع مقالات خواندا
میشود که در هر دو کتاب اشاره بسورس کرده است همچنانکه در مجسطی
وخود در اربع مقالات صریح گفته است که مجسطی ساخته ام ومجسطی
مسائل جوالدکرده است وغرض ازین اوردن این سخن ان است که جماعتی
راظن بوده است که بطلیوس صاحب مجسطی غیر بطلیوس صاحب الحکام
است واین ظن خطا بوده است ومایک یک کلمه از کتاب ثمره بلفظی که
مترجمان عربی کرده اند بیاریم وترجمه اش بروجهی که فهم کرده ایم
با اندک اشارتی ببیان مقصود ازان ایراد کنیم واز شرحهایی که این کتابرا
ساخته اند ما دو شرح یافته ایم یکی شرح احمد بن یوسف المصری
المهندس کاتب الطولون ودیگر شرح ابو العباس احمد بن علی الحاسب
الاصفهانی وما بعد از تحریر این سواد این شرحها مطالعه کردیم واینخیر
واجب نمود ایراد کردن انچه کردیم بتوفیق الله وعونه ومجموع این
کتاب صد کلمه است قال بطلیوس کلمه اول علم النجوم منک ومنها تعلم

در این موضع بعلم نجوم علم احکام نجوم میخواهد
و ان نقدم معرفت کائنات مجرد باشد بطریق استدلال
از اوضاع فلکی و در علم حکمت مقرر شده است
که هر امر که در عالم کون و فساد متجدد شود
اینرا ان را فاعلی بوده باشد و قابلی و فاعل
عبارت از موجد است و از شرطهایی که ایجاد
بی ان ممکن نباشد و قابل عبارت از ماده
یا از موضوع باشد مثلا در تولد حیوان
فاعل وجود دهنده او است و شرط ملاقات
پدر و مادر بوجهی خاص و قابل نطفه
است و ان ماده ایست که صورت
حیوان بان پیوندد و در اضاعت
از افتاب فاعل افتابست و قابل

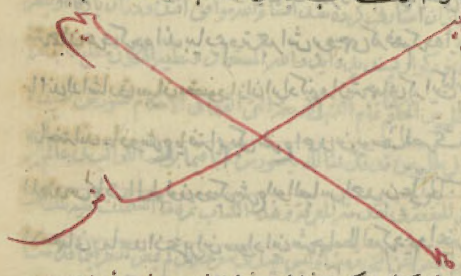

سطحی کثیف که محاذی افتاب باشد و
قبول نور افتاب

کند

کند و شرط عدم حجاب بین در متجددات عالم کون و فساد
بین فاعلی و قابلی ضرورت باشد و فاعلی نزدیک تحقیق ان
قدرت الهی است و شرط اوضاع نجومی که بتجدد هر متجددی
بتوقف بر حصول ان شرط است چه بسبب حصول ان شرط
ان تجدد بوقتی خاص شده است دون وقتی دیگر و قابل
اجسام این عالم که مواد باشند موضوعات باشند و انچه تعلق
باجسام دارد مانند صور که اجزاء اجسام است و نفوس
که مدبرات بعضی اجسام باشند و اعراض که باجسام و نفوس
قایم اند چون فاعل تنها کفایت نیست در وجود فعل بلکه با
وجود فاعل وجود قابل نیز ضرورت است پس دانستن
اوضاع فلک و تاثیرات ان در علم بمتجددات کافی نباشد
بل علم بوجود قوابل هم باید و هر چند علم باوضاع
ان طریق یقینی حاصل تواند شد معرفت تاثیرات ان
اوضاع جز بتجربه و استقراء و حدسی که بمقتضی ظنون
باشند ممکن نباشد و بمعرفت احوال قوابل از معرفت
احوال اجسام و نفوس حاصل شود که مبنی باشد بر
احساس و تجارب و قضایا و قیاسی که بحدس معلوم
شود و از این جهت فرمود که علم النجوم سنگ و منهاستک
اشارت بمعرفت قوابل و کیفیت تاثیر اوضاع در قوابل
و منها اشارت بفواعل که اوضاع فلکی اند و وجود افعال

موقوف بر حصول ان اوضاعست مثلا چون دلیل
فلکی اقتضا سردی هوا کند ناظر دران دلیل باید که در
بلاد گرم سیر در فصل تابستان حکم بنقصان حرارت
هوا کند و در فصل تابستان زمستان و در بلاد
سرد سیر حکم بسرما بافراط و توابع ان کند و این اختلاف
بحسب اختلاف قبول قوابل است و اگرچه در هر دو دلیل
سماوی یکسانست و تقدیم قسم اول بر دوم بسبب تقدم
احساس کرده است بر دیگر ادراکات و احمد ابن یوسف
ان شاء الله این کتاب بوده است انچه از مقدمهٔ معرفت
بوحی و الهام باکهانت و خواب راست معلوم شود و ان
قبیل قسم اول ثمرده است که بلفظ منک و اشارت بان
قسم کرده است و این سخن مطابق ان عبارت نیست چه این
معنی فهم نتواند ان انچه علم نجوم بران اطلاق کنند و ابو
العباس اصفهانی گفته است مرتبهٔ نفس بلائی مرتبهٔ
اجسام است و نفوس فلکی و انسانی که یکی محرک افلاک
است و بواسطهٔ نجوم و افلاک مؤثر در ما و یکی بی
توسط سؤثر در ما از ان مرتبه اند پس تک و منها
اشارت باین دو و لا تأثیراست و این معنی از این موضع
پس بعید است **کلمهٔ دوم** و لیس للعالم ان ینفعل بصورة
الافعال الشخصیة کالیس للحاس الکذی ان یقبل صورة المحسوس

الشخصیة

الشخصیة کالیس للحاس ان یقبل صورة المحسوس الشخصیة
لکنه یقبل صورة موافقة لها فی الجنس و هذه حال من قضی
علی العنصر بکیفیته فانه لا یستطیع ان یدل علی الصورة
التی فی الفاعل و الیقین مع هذه الصورة فاما الحدس
فهو من جهة ما الحس العنصر و القابل فیکون احد صور
الحکم فی هذه الصناعة و ما جری مجراها انما یکون بین
الیقین و الحدس و هذا فیما غلب علیه استقراء الطبایع
و خدمة التأثیر **ترجمه** احساس محسوسات بحصول
صورتی یا کیفیتی تواند بود که در حاسه حاصل شود
مانند صورتی یا کیفیتی که در محسوس باشد مثلا حرارتی
که در حاسهٔ لمس حاصل شود از مجاورت آتش شبیه
بحرارت آتش که بان حرارت ادراک حرارت آتش
کنند چه اگر حرارت آتش در حاسه حاصل شود حاسه
سوخته شود و ان احساس بان ماند و همچنین در حاسهٔ
شم و ذوق و در سمع کیفیتی که از قرع در هوا حادث شود
و هوا ان کیفیت بسمع رساند در سمع کیفیتی شبیه بان کیفیت
حادث شود نه عین ان کیفیت چه عرض انتقال نتواند
کرد و در بصر دو رای گفته اند قومی را رای چنانست که ابصار
بانطباع صورتی باشد مانند صورت مبصر در باصره
و قومی دیگر را رای چنانست که ابصار بوقوع شعاع چشم

اند که مانند شعاع

تابند آفتاب و آتش بآن بپوندد بر مبصر و بر جمله
آن هیات که آن مبصر در مبصر حادث شود غیر هیات
مبصر باشد در حقیقت پس معلوم شد که در هر حواس
احساس بحصول صورتی یا کیفیتی است که در حاسه
حادث شود شبیه بمحسوس و چنین باید دانست که صورت
فاعل مقتضی وجود اثر باشد در قابل بسبیل وجوب
و اما صورت قابل با وجود او و وجود اثر نباشد
الا بسبیل امکان چه با وجود صورت آتش احراق واجب
بود که فعل اوست و اما با وجود چنین جزء احتراق ممکن
بود وصول واقع شود فعل نبیه بود فعل فاعل دیگر
بود و انا بما گفته اند علم بعلت مقتضی علم بمعلول بود
چه حصول صورتی مساوی علت آن جهت که علت
بود منفک نتواند بود از حصول صورتی مساوی معلول
و در قابل این حکم صحیح نباشد و وصول این مقدمات معلوم
شد گوییم بطلیموس در این کلمات اشارت میکند بآنکه از
طریق صناعت نجوم بمقدمات نجومی یقینی نبود و معنی
سخن او اینست که عالم بعلم نجوم اخبار نتواند از افعالی که از
اوضاع فلکی صادر شود بچنانکه حاسه قبول نتواند
کرد عین صورت محسوس زایل قبول صورتی چنین نتواند
کرد که شبیه بود بصورت محسوس همچنین کسی که بر صورت

عنصر

عنصر بحسب کیفیات او یعنی قابل و احوال او در قبول
تاثیر حکم کند از آن استدلال نتواند کرد بر صورتی که فاعل
بحسب آن صورت فعل میکند و حکم بچنین بجد از اطلاع
بر آن صورت میسر نشود پس آن کس که نظر با احوال
قابل کند مجرد از نظر او را علم بکلی یقینی بحصول آن متجدد
حاصل نگردد غایت سعی او آن بود که بحدس و قوفی
یابد از جهت قابل و احوال او پس تحصیل صورت حکم در این
صناعت که شبیه بود باین صناعت مستفاد بود از بعضی
مقدمات یقینی و بعضی مقدمات ظنی و جدلی و نتیجه
یقینی نتواند بود از بهر آنکه نتیجه تابع اخس مقدمات بود
و این حدس در مواضع صورت نبندد که استقراء
حال طبیعت قابل و تتبع آثار او ضاع در او غالب باشد
و در غیر آن موضع حدس میسر نشود و بجد است تا این
تابعت آثار بحدی رسند که وقوف بر وقوع اثر متجدد بطریق
استقراء از آن آثار صورت بندد و حاصل آنست که علم بحکم
که مقتضی تقدمه معرفت متجدد است باشد مشتمل بود بر دو
چیز است یکی علم با وضاع فلکی و آن یقینی است و دوم علم
باحوال قوابل در وقت قبول تاثیر از او ضاع و آن ظنی است
و بعضی از آن که اعتماد را بهتر شاید حدسی پس تقدمه
معرفت متجدد است باین طریق یقینی نتواند بود و در این کلمه

و دیگر صناعات
که

دوشن بیشود مراد ازان شک و منها در کلمه متقدم معرفت
حال قابل است که ان تراست و تاثیر اوضاع که از فکریات
است نه تقدمهٔ معرفت بطریق لزوم و بطریق دیگر غیر
این صناعت و در بعضی نسخها این کلمه را با کلمه اول
یک کلمه نوشته اند که اگر دو شهند مجموع کتاب صد و یک
کلمه شود و سخن شارحان در شرح این کلمه زیادت
و جهی ندارد **کلمهٔ سیم** فاما الذین یجدون تقدمه
المعرفة من الجزء الافضل منهم فانهم یقربون من صورة
الیقین بما منهم من القوة الالهیة و لم یکن حکم من الحکم
الموضوع کثیر شئ **ترجمه** در علم حکمت تقریر کرده
اند که انسان مرکب است از جوهر مجرد که او را نفس
ناطقه میخوانند و از جوهری مادی که او را بدن انسانی میخوانند
و نفس مربوط ببدن و متصرف در او و مدبر بتقدیر
الهی همچنان که ناداود در بدن ظاهر است ان بدن هم اثرها
باو سرایت میکند و ان ملکات فاضله و رویه و احوال
دیگر است که انرا عوارض نفسانی خوانند مانند شهوت
و غضب و میل بملذات و نفرت از مولمات و حب جاه
و مال و امثال ان و نفس بحسب تجرید مستعد ادراک
حقایق و وصول بمبادی و اطلاع بر مخبیات باشد
و بسبب ملکات و عوارض مذکوره ازان محجوب ماند

واگر

واگر نفسی باشد مجبول بر اعراض از انچه مقتضی حجاب او باشد
بر غیب مطلع نشود بی هیچ کسبی و ان نفوس انبیا و اکیاب
و اطلاع او بر غیب بطریق استعاش باشد بنقوشی که در عقول
و نفوس سماوی که مبداء حرکات و افعال اجسام سفلی است
منتقش باشد بر سبیل انعکاس از انفسها بدیگر انفسها که متحادی
باشند و اگر گاه منتقش شود در امور بدنی و گاه ملتفت
شود بان طرف بمثابت نفوس کاهنان باشد که چون
شواغل بدن دور کنند و باعالم حقیقت رجوع کنند اطلاع
یابند بر بعضی مخبیات بحسب استعداد و باشد که چون
مستعد اطلاع شوند از جهت توجه بان عالم بخصوص
محتاج شوند بر حالی خاص دون دیگر احوال واقف شوند
و ان مخصص بافکری باشد که در ضمیر ایشان رایج شود یا او را
که از بیرون بشنوند یا امری که متجدد شود در ان حالت
یا هیاتی که در سایل از ان غیب یا در سخن او احساس
کنند یا بدلیل نجومی از اوضاع کواکب تمسک کنند و بان امر
متجدد بر مطلوب استدلال کنند و خوابهای راست که مخبر بود
از غیب چنین حکم دارد و چه نفس در ان وقت ان تدبیر بدن
اعراض کرده و مستعد شده استعاس را بنقوش دران وقت
ان تدبیر بدنی اعراض کرده و مستعد شده استعاس را بنقوش
ان عالم پس منتقش شود بنقشی خاص که فکر او در پیدا دی

مخصص ان نقش باشد از جمله نقوش ممکن و این صفت مردم
منقسم شوند بدو قسم یکی انچه مجبول باشد بمطالعهٔ ان طرف
و اعراض از این طرف و ان کسانی باشند که در نظر مردم
دنی خونستی باشند و از ایشان سخنان شنوند بخرا
و دیگر کسانی که گاه باین جانب ملتفت باشند و گاه باین
جانب و بحسب ارادت خود از طرفی بطرفی انتقال تواند
کرد و معنی سخن بطلبوس بعد از این تقریر این مقدمه است
که کسانی که نقدمهٔ معرفت از جزء افضل باشد یعنی از
نفس ناطقه ایشان بتعیین بهره رسند و بان نزدیکتر باشند
بقوتی الهی که در ایشان مرکوز باشد و ان استعداد
انتعاش یابد بنوعی که در مبادی مجردات حاصل باشد
که ان نقوش مقتضی وجود این مجردات باشند و چون
علم بعلت مقتضی علم بمعلول باشد انچه ازو از غیب
معلوم شود واجب الحصول بود پس یقینی بود و انچه گفت
و اگر چه بایشان از علم موضوع جهت تقدمهٔ معرفت
یعنی علم باحکام نجوم زیادت چیزی باشد مراد انست
که ایشان بر غیب اطلاع یابند و اگر چه ان نجوم بسیار نداند
پس اگر کسی ازکان افتد که در کلمهٔ اول منک یا از منها
جهت این طایفه اخر گفته است این کان خطا باشد چه
در این صورت اغلب منک است و منها نسبت بان اندک

است و نیز بر این تقدیر تقدمهٔ معرفت باشد در این موضع
بمنک و منها نه علم نجوم که مطلوب اند تعلم ان تقدمهٔ معرفت
باشد و این مناقض کلمهٔ اول باشد پس معلوم شد که این کان
باطل است کلمهٔ چهارم اذ طلب المختار الافضل فالفضل بینه
و بین المطبوع فرق ترجمه مختار و مطبوع متقابلان باشند
مختار کسی بود که بر فعل و ترک کاری یا بر دو فعل یا بر
متقابل یا مساوی عدل وجود قادر باشد و بحسب ارادت
یکطرف را ترجیح دهد و مطبوع کسی بود که بطبع مجبول
بود بر میل بر یک طرف بان طرف او صادر شود بی
التفات بدیگر طرف و معنی این کلمه انجا است که ان کس
که او را اختیار توجه باشد توفیق و توفیق بجانب امور بدق
چون توجه کند بارادت خود بمبادی و او را از ان جهت
علم بمجردات پیش ان مجرد حاصل شود و ان کس که مجبول باشد
بر مطالعهٔ مبادی و از ان جهت عالم باشد بمجردات پیش
از مجرد میان ایشان هر دو فرق باشد در معرفت مجردات
بل اطلاع هر دو بر انچه مفروض باشد از امور یعنی یکسان بود
کلمهٔ پنجم المطبوع فی الشیء و هو الذی یوجد دلیل ذالک
الشیء فوراً فی مولده ترجمه انچه که در پیش گفته معلوم
شد که بعضی مردمان مطبوع اند یعنی مجبول اند بر معرفت
غیب و بعضی غیر مطبوع که باکتساب و توجه ارادی بان

عجایب مبادی

من تبعه میرساند اینجا حکم عام بیان کرد و گفت که هر کسی
که بطبع از او امری از امور صادر شود بی تکلف کسی
و نجم تحصیل موضع بیان اسرد لایل ان امور در فلک قوی
بوده باشد در وقت ولادت او یعنی در طالع او و قوت
کواکب بحصی ذاتی بود و ان مانند بودن در خانه و شرف
و حد و مثلثه و جه و تثلیث بود یا تقریب بحور و مانند ان
بود و بحصی عرضی بود و ان مانند بودن در حیز و وتد
یا مایل و تد یا فرح بود و اما معرفت او لاچنان بود که مثلا
اگر زحل قوی بود از کسی بطبع عمارت و زراعت خواهد
و اگر مشتری قوی بود عدل و قضا و وزارت خواهد و اگر بیخ
قوی بود شجاعت و سواری بر او غالب بود و اگر شمس قوی
بود تکبر و تسلط و اگر زهره قوی بود کولهبود و چنگ و اگر
عطارد قوی بود کتابت و حساب و اگر قمر قوی بود در تقلب
در امور و تطلع اخبار فانا کل ششم النفس المطبوعة
فی تقدمة المعرفة بحکم علی تر انی النجوم و یکون اصابتها فیها
اکثر من اصابة کثیر ممن یحکم علی النجوم انفسها ترجمه و دیگر
بعضی نسخها تر الی النجوم است و تر انی نجوم احداث هوا را گویند
در اثار علوی ذکر کرده اند مانند باد و ابر و هاله و قوس
قزح و نیزک و شهب و صواعق و رعد و برق و امثال این
و دلالت بر متجددات مانند دلالت اثر یک معلول علتی

بر دیگر

بر دیگر معلول همان علت چنانکه ان شعاع بر حرارت و نفس
مطبوع است که گفته اند که محمول باشد بر توجه بطرف
مبادی و صان نفس را اندک دلیل نباشد بر حکم تجدد
و تجدد و فات جه اطلاع بر غیب او را بقوة باشد و در تخصیص
بمطلوب معین او را بخصوص احتیاج باشد که مقتضی بوده
باشد بان مطلوب چنانکه گفته اند پس از معلولی بمعلولی
یا سائی نقل توان کرد و دیگر ایشان این جنس استدلال
بسیار باشد چنانکه بعضی بادها دلیل باشد بر باران و
بعضی دلیل بر خشکی هوا و بعضی بحالات دلیل بر صحو و بعضی
دلیل بر باران کی و امثال ان چنانکه نزدیک اهل دریا بادها
دهقانان و غیر ایشان مشهور و معروف بود و چون
دلیل مقبول بر معلول دیگر ضعیف تر بود از دلیل علت
بر معلول چه دلیل معلول بر معلول مرکب بود از دلیل
معلول بر علت و از دلیل علت بر معلول دیگر اصابت نفس
مطبوع که انتقال بمبادی او را ملکه است در استدلال ضعیف
تر از جهت قوت ذاتی او و زیادت ان اصابت دیگر نفوس
نتواند بود در استدلال قوی تر از جهت ضعف ان نفوس
در اطلاع بر مغیبات کل هفتم قد یقدر المنجم علی دفع
کثیر من افعال النجوم اذا کان عالما بطبیعة ما فیه یؤثر و قائم
الفعل قبل وقوعه قابلا بحمله ترجمه بیش از این گفته اند

که فعل تمام نشود الا بفاعل علی که تاثیر کند و قابلی که متاثر
شود و معلوم شد که قابل تاثیرات اوضاع فلکی اجسام
و نفوس ارضی است و سابق در بعضی از این اجسام قدرت
تصرف است پس اگر بنجم قوة تاثیر علویات شناخته باشد
تواند که قابلی یا که محل تصرف او باشد سابل گرداند بقبول
تا اثر فاعل در وی زیادت از اعتدال باشد یا بمعاونت
و لا قبول تا اثر فاعل در وی کمتر از اعتدال باشد چنانکه
کسی داند که سرما زمستان سخت خواهد آمد آلات دفع
سرما مستعد گرداند تا سرما در وی اثر نکند که دگری تواند
او که این استعداد نکرده باشد و همچنین اگر خواهد که تاثیر
سرما در چیزی زیادت باشد از آنچه در مثل او آن چیز را
مستعد تر گرداند قبول سرما را تا سرما اثر زیادت کند
و اینست معنی این کلمه که بنجم تواند دفع بسیار از افعال نجوم
بشرط وقوف کلمه هشتم انما ینفع بالاختیار اذا کانت
وقت الوقت زایدة علی فضل ما بین الفواصل فاما اذا کانت
مقصرة عنه فلیس بظهر اثر الاختیار و ان کان ما یستعمل منه
سوداء الی صلاح ترجمه هر طالع که دلایل او مسعود
و قوی بود آن کس را که صاحب آن طالع بود نظری بود
در هم سعادات و خیرات و هر طالع که هر دلایل او منحوس
و ضعیف بود آنکس را صاحب آن طالع بود در سعادت

وضع

وضع حظی نبود و در شقاوت و شر بی نظیر بود
و این هر دو یا غیر موجود یا نادر الوجود بود پس اکثر
طوالع را دلایل از هر دو مختلف باشد و بعد از تکافؤ دلایل
خیر و شر هر یک حال که بران قرار گیرد از اقوام ان دلایل
خواند و چون اختیاری کنند جهت شخصی آنکس را طالع اصلی
باشد و طالع تحویل یا دلایل خاصه در اوقاتی که اختیار دران
ایام کنند و هر یک را قوتی باشد پس اگر هر دو قوام در طرف
سعادت مساوی باشد و سعادت اختیار موافق بآن
ضم شود انتفاع آن شخص بآن اختیار در غایت کمال بود فاگر
در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادت اختیار را آن
متفاوت میان هر دو زیادت باشد همچنان باشد که اول العمل اگر
در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادت اختیار مساوی
قدر متفاوت باشد از ان اختیار آن زیادت سعادت آن شخص را
نشود فاما چنین اگر کمتر از ان بود اگرچه استعمال اختیار در
آن هر دو صورت بود وی باید بصلاح حال او چه وجود آن
اختیار آن فایده را نفس الامر خالی نبود و بر این قیاس باید کرد
آنجا که یک قوام در طرفی بوده و دیگر قوام در دیگر طرف یا هر دو
در طرف نحوست بود و در بعضی نسخها فضل ما بین الزمانین
و تغیر چنان بود که اگر وقت وقت ابتداء در کاری که باختیار
بخواهی ابتدا کرده باشند زاید بود بر تغیرات دلایل بعد از ان

تا زمان انتها اینقاع بان اختیار بزودی ظاهر شود وان
کار چنانکه بمراد باشد تمام شود واگر کمتر از ان بود انرفع
از ان اختیار ظاهر نشود واگر چه ان منفعتی خالی نبود
بهیچ حال کلمه انهم لیس یعمل الی الحکم علی تمزج الکواکب
الاعالم بالاخلاق والامتزاج الطبیعی ترجمه چنانکه
عناصر را که کیفیات متضاده است چون ممتزج شوند
کیفیتی میان هم حادث شود که از امتزاج مرکبی گویند
که از ان عناصر حاصل شود مقتضیات اوضاع کواکب را
نیز با یکدیگر امیزشی باشد تا از میان جمله اثری حاصل
شود که مقتضای مجموع ان اوضاع باشد و در علم اخلاق
این معلوم شده است که مبادی افعال ارادی سه قوت است
شهوی وغضبی ونطقی وانرا اعتدال شهوی خلق پسندیده
حاصل اید که انرا عفت خوانند وان افراطش خلق ناپسندیده
که انرا فجور خوانند وان تفریطش خلق ناپسندیده که انرا
خمود خوانند وان ترکیبات این اخلاق دو بحث شهوت
خلقها بسیار بود مانند حیا ورافق وصبر وقناعت
وسخاوت واضداد هر یک از دو طرف وان اعتدال غضبی
خلقی پسندیده که انرا شجاعت خوانند وان افراط وتفریطش
دو خلقی ناپسندیده که انرا تهور وجبن خوانند وان ترکیبات
این هر سه در بحث غضبی اخلاق بسیار بود مانند حلم وثبات

دهم

وهمت وتواضع وحمیت واضداد هر یک از دو طرف وان
اعتدال نطقی خلق پسندیده بود که انرا حکمت خوانند واین
حکمت نه ان حکمت بود که اسم علی از علوم باشد وان افراط
وتفریطش دو خلق ناپسندیده که انرا جربزه خوانند وان
ترکیبات این هر سه در بحث نطقی اخلاق بسیار مانند ذکا
وحسن تعقل وتحفظ وتفکر بصواب وتذکر بصواب وتدبر وتفکر
وتصرف در معانی واضداد هر یک از دو طرف واین سه نوع
اخلاق را بین با یکدیگر امیزشها بسیار باشد وان تالیف
این سه خلق باعتدال خلقی پسندیده که انرا عدالت خوانند
وان افراط وتفریطش دو خلق انرا ظلم وانظلام خوانند وان
ترکیبات این هر سه در بحث عدالت اخلاق بسیار مانند
صداقت ووفا ومتفقت وتودد وتسلیم وتوکل واضداد
هر یک از دو طرف چنانکه علم اخلاق بر بیان ان مشتمل
باشد ودر کتب احکام نجومی بیان کرده باشند که هر خلقی
از تاثیر کدام کوکب وامتزاج نظرهای ایشان حاصل اید پس
بطلمیوس در این کلمه بیانکرده است که حکم بر امتزاج تاثیرهای
کواکب نتواند کرد مگر کسی که واقف باشد بر ترکیب اخلاق وامتزاج
عناصر وتولد مرکبات بر وجه طبیعی از بسایط تا واقف نشود
از تاثیرات مختلف بر حصول یک اثر از مجموع ان تاثیرات

کلمه دهم النفس الحکمیة تعین الفعل الفلکی کانعین النوع

القوی الطبیعیة بالحرث والتنقیة ترجمه در کلم هفتم
بیان کرد که منجم دفع بسیار افعال کواکب توانند کرد بجب
تصرف در قوابل اینجا بیان میکند که نفس حکیم که داند که
که حق وحقه را مری که حادث شود چه باشد و طبایع مرکبات
و متجددات را مبادی چه گونه باشند قادر باشد بتربیت
قوابل بر وجهی که واجب باشد با موری که متجدد شود
بر وجهی متجدد شود که باید چنانکه برد کر چون خواهد
که زمینی مثلا کندم بار آورد بحرث چنانکه باید تخم باید
و امور دیگر که با تجدد ان ملایم باشد دفع ان بکند چنانکه
برزیگر زمین را که خار بار آورد بتنقیه از ان خار پاک
سازد و حاصل این حکم از انجاست که هر متجددی را فاعلی
و قابلی باید چنانکه گفتیم و هر چند فاعل فلکی از تصرف
اهل این علم خارجست بسیار از قوابل در تحت تصرف انسان
است پس چون متصرف حکیم باشد هر یک را چنان تدبیر کند
که حادث ملایم ارادت او باشد کل ۱۲ یازدهم الصور
التی فی عالم التراکیب مطبعة للصور الفلکیة ولهذا سمتها
اصحاب الطلسمات عقد حلول الکواکب فیها لما اراد فاعلم
ترجمه بصور فلکی چهل و هشت صورت میخواهد که منجمان
از ثوابت تصور کرده اند بیست و یک در شمال و دوازده
بر منطقة البروج و پانزده در جنوب یا صور درجات که

محمد

اصحاب طلسمات گفته اند که باهر وجهی باهر درجه چه صورت
طلوع کند و تصور عالم ترکیب نباتات و حیوانات میخواهد
و این حکم در این کلمه ذکر کرده است اصلی است که اصحاب طلسمات
بنا علم خود بران نهاده اند مثلا در وقت طلوع صورت
یعنی ظهور رأس از تحت شعاع آفتاب یا طلوع رأس ناقوس بر وضع
مناسب ان عمل تقشی بکنند که بزعم ایشان مرادی که خواهند
از ان جنس حیوان یا نبات در حاصل شود چنانکه دفعه کردم
یا بار نویسند بوقت طلوع عقرب وجه و بر جمله کتب اهل
ان صناعت تفاصیل اعمال ایشان باشد معلوم خواهد شد
پس بر تقدیر حصول مراد از هر حیوان بوقت طلوع صورت
ان حیوان تا رسیدن کوکبی بان صورت بان می ماند
که ان حیوان وان نبات در این عالم مطیع ان صورت است
از فلک و در اختیارات از این کلمه توقع باشد چنانکه تعلیم
برجی اختیار کنند که بر صورت مردم باشد و دفع موذیات
را برجی که بر صورت ان بود کل ۱۲ دوازدهم استخدام
النحرس فی الاجنبیات واستعمالها فی الموضع الذی یلیق
بها کما یستعمل الطبیب الحاذق من التمریات فی ازدیاد
المقدار الکافی ترجمه المبادی و بر سولم المخدرات
بکار دارند دفع ایلام را بر وجهی یا مقارن چیزی که
دفع مضرت مخدرات کند و اگرچه مخدرات ان سموم شمرند

همچنین نیز باید که در اختیارات مخرس بکار دارد در مواضع
که بان لایق بر داند خزانه دوازدهم در دفع اعدا و هفتم
در دفع خصوم و از ان دلیل مطلوب و خانه مطلوب را
دلخدم در دور دارند و اناد ساقط و نایل کردانند
تا در حصول مقصود خلل نیفتد کما سیزدهم لایتمل
الاختیار الابقدر نصیح الرای فی طبیعة الامر المختار له
و تعرف ماسمحة تبلغه قوة الارادة منه لیناسب بین
القوة العلیه و القوامة و کذالک ینبغی ان یتکلم علی ما
تدمت القضاء و لا تصرف فکرک الی الطبیعة الفلکیة وحدها
فیکون کمن تقرا کتابا لا یعرف لسان اهله و لا یرتئی بما
جری هذا المجری ترجمه اختیار نباید کرد الا بعد از انکه
طبیعت ان کار که مطلوب باشد از اختیار معلوم کرده
باشی و رای تو بدان قرار یافته و بدانسته باشی که قوة
ارادت تو در ان مطلوب تا چه حد تواند بود یعنی باختیاری
که کنی تا چه غایت ممکن باشد که ان مطلوب حاصل کنی
از ان جهت که نسبت داده باشی میان قوة فلک و حلک
که قابل را معین باشد در امکان قبول تاثیر فلکی مثلا
کسی که اختیار کند جهت طلب فرزند دانسته باشد که
فرزند از او در چه سن اید و چه شرط و در چند
مدت و چند عدد و از هر کس چه اگر این معانی در

قابل

قابل مرعی نباشد طمع داشتن که بخلاف این شرایط که
واجب باشد و غایت ان حرج باشد اختیار فلکی از هر ادی
که باشد در هر سن که باشد بر هر وجه که باشد در کمتر مدت
چندان عدد که در خیال اید از هر ادی که با او جفت
شود حاصل اید ان طمع طمع محالی بود و همچنین باید که
در اخذ در بیشتر از ان وقت اختیار کرده باشند نظر کنی که
چند بار خواند و چه قدر از هر اختیاری سابق ارادت
امد و عدد ان چند بود تا بران قیاس کنی مطلوب خود را
پس همه اندیشه در طبیعت فلکی تنها مکن بل انکه جانب قابل
و مقدار امکان قبول او را اعتبار کنی که انکاه مثل تو
مثل کسی باشد که نامه می خواند و ان لغت ندانند که نامه
بان لغت نوشته باشند چه بر انچه بر بن قاعدت باشد
که کفتم اعتماد نباشد و اگر حکمی کنند درست نیاید کما
چهاردهم المحبة و المبغضة تعدلان بالفکر عن الا
صابة و ظهور النفر یغیر الحظم و اخفاها تعظم الصغیر
و الصواب فیما بین ذالک ترجمه محبت انقضاء خیر
خواستن کند بجوب و مبغضت انقضاء ضد ان خواستن
بمفروض پس محب و مبغض در انچه تعلق بمحبوب و مبغوض
داشته باشند از میل خالی نباشد و اگر خیری انقضاء طالع
ایشان باشد محب در ان میل بزیادت کند و مبغض میل

بنقصان و در شرح عکس بر عکس آن که حکم کند بر طالع کسی باید
که از محبت و مخفقان کس خالی باشد و همچنین طبیب که علاج
کند و حاکم که فصل حکومت کند و چون این حکم ذکر کرد بعد
از ان علت این حکم بیان کرده بانکه ظهور نفس یعنی میل
روح حیوانی از باطن بدن بظاهر بر ارک بر اخرد شمرد و اختفا
نفس یعنی میل روح از ظاهر بباطن خرد بر ارک شمرد
و ظهور نفس حالتی بود که در حال خشم و شجاعت و دفع
و محبت و امثال حادث شود در حیوان چه در ان حال
خواهد که ملایم را قوی گرداند و منافی را قهر کند و اختفا نفس
حالتی بود که در حال خوف و جبن و حذر و دشمنی و امثال
ان حادث شود چه در ان حال منافی را بیشتر ان در
حساب گیرد که باشد و ملایم را کمتر از ان پس باید که نفسی
در معرض ان باشد که حکمی کند در حال اعتدال بود و لازم
که مقتضی میل باشد خالی باشد کله بائن دهم اذا و عرات
القرة الفکریة بشیء فاستعملته علیه بنوائی النجوم و در بعضی
نسخها بنوائی النجوم ترجمه پس ازان گفته اند که نزانی
نجوم دلایل سفلی است یا نشانهای علوی و عنیان و ایجا اسارات
را بمجاهد یعنی چون اوضاع فلکی اقتضاء تجدد امری کند
نگاه کنند اگر امارات تجدد با این ایات بمنزله گواهی باشد
بر حکم فلکی پس تراعلم حاصل آید بسیار خواندن ان حکم مثلا
اگر

اگر اوضاع فلکی اقتضای بیماری بسیار کند در بهار و در
زمستان مقدم امطار بسیار حادث شود ظن غالب شود
بوقوع بیماری در بهار و بر این قیاس کله ثمانی دهم
اما اکثر ما یکون خطاء المنجم اذا کان السایع و صاحبه تحوسین
ترجمه طالع دلیل سایل بود و سایع دلیل مسئول عنه
پس چون در طالع سوال سایع و صاحبش منحوس باشد
دلیل باشد که مسئول عنه یعنی منجم بر حالی که باید نباشد
و چون چنین باشد در رای او خطا بسیار متوقع باشد
و این حکم خاص است بمطالع سوال و شرط بانکه سوال
از اموری نباشد که منسوب باشد بسایع مانند خصومت
و حرب و تزویج و شرکت چه در ان صورت نحوست سایع
و صاحبش خاص نباشد بمسئول عنه کله هفدهم طوالع اعدا
الدولة هی البروج السواقط من طالعها و طوالع الممکنین
منها اوتادها و طوالع المتصرفین فیها ما بقی الا وتاد منها
و طوالع المدن فما کان منها عند بنائها دل علی ما یحدث فیها
و ما کان منها عند ثلثی مکرا یاها دل علی ما یحدث فی دولته
بها و کذلک اذا کانت لظهور دین دلت علی ما یحدث فی ذلک
الدین بتلک المدینة ترجمه در اصطلاح منجمان برج زایل دیگر است
و ان بازاوند و ما بین الوتد باشد و ساقط دیگر و ان بازاء
ناظر باشد و زایل چهارم است سیم و ششم و نهم و دوازدهم

وسوافط چهار دوم وششم وهشتم ودوازدهم وانهم ضعیفه
دوخانه باشند که هم نایل باشد وهم ساقط وان ششم ودوا
زدهم است ودراین عبارت بروج سوافط زوایل خواسته
است چه بانای ان وتد وسایلی الوتد بکار داشته است پس چون
خواهند که بدانند که مولودی در دولتی چه نسبت خواهد
داشت اگر طالع او ان طالع دولت نایل باشد دلیل سازند
که ان اعدای ان دولت خواهد بود واگر سایلی الوتد باشد
دلیل سازند که از متصرفان باشد دران دولت
باشند وزر او ثواب وعیال واگر یکی از او ناد باشد دلیل سازند
که از متمکنان باشد دران دولت چون ملوک دولی عهد
ایشان وبراین دلیل تنها حکم توان کرد تا دلیل اسباب بیوت
وموافقت ومخالفت با طوالع ملوک ودزاو اعدا وغیر ایشان
بان منضم نشود ودطالع شهرها سه وجه اعتبار کرده است
یکی طالع بنای شهر وان دلیل باشد بر حوادث که دران شهر باشد
بر حوادثی که مبادی شهر باشد از خیر وشر مادام که ان شهر
باشد ودوم طالع استیلاء پادشاهی بران شهر وان دلیل باشد
براچه در دولت ان پادشاه دران شهر حادث گردد از نیک وبد
مادام که ان پادشاه بران شهر مستولی باشد وسیوم طالع
ظهوری دینی دران شهر وان دلیل باشد براچه دران دین حادث
شود دران شهر مادام که ان دین ظاهر باشد واین طالعها

هرچه

هرچه طالع وقت ان حدوث معلوم شوان کرد طالع سالی
که دران سال ان ملک یا ان دین ظاهر شود بجای طالع دین
وملک بکار دارند کما ذهبوا اذا تولت السعود
مواضع الخوف جارت بالمکارة من ذو السلامة دان نظر
السعود الی تلک الامکنة او کانت منها وقعت ذالک الخوف وعلی عکس
هذا فقرة الاربع التمر یجات ترجمه مواضع خوف در
مقابل مواضع امن باشد وسعود مقابل نحوس وان تمزیج
ان دو بایین دو چهار صورت حادث شود اول انکه مستولی
بر مواضع خوف سعود باشند وموضع خوف هشتم باشد
وششم ودوازدهم وهفتم وچهارم باشد چه ان اول خوف
مرگ ونکبت بود وان دوم خوف مرض وان سیوم خوف
ان اعداء باشد که از هفتم خوف از خصوم باشد وان چهارم خوف
از عواقب واستیلاء سعود بر موضع خوف دلیل باشد که مکروهی
که متوقع باشد از اهل سلامت باشد چنانکه عدول بر کسی گواهی
دهند که او را زیان دارد ویا خویشان ویاران چیزی از
حقوق او تلف کنند دوم انکه مستولی بر مواضع خوف امن ونفع
سعود خوف نحوس باشند وحکم بخلاف اول بود یعنی مکروه
از اهل شر وفساد رسد سیوم انکه مستولی بر مواضع امن
چهارم انکه مستولی بر موضع نفع نحوس باشند ودلیل باشد
براینکه از اهل شر وفساد فایده باشد ونظر سعود باین مواضع

خیر بیفزاید و شر بکاهد و نظر نحوس شر بیفزاید و خیر بکاهد
و این حکمها بیشتر در طالع سوا الاب باشد و در طوالع موالید
هم اعتبار کردند درست باشد و نفع سعود باشند و دلیل
بود بر آنکه قوایند ان نیکان و بزرگان رسن کلمه نوزدهم
اسرار طبیعة الشیخ و عمره و نعله و افعاله قبل تقدیم القضاء
علیه ترجمه بپرسان از آنکه حکم کنی بر چیزی اول طبیعت اصل ان
چیز امتحان کن و بران وقوف حاصل کن و همچنین بر فعل و افعال
ان اصل و سیرت ان مانیش بود و پیش اصل مثلاً حکم یا بر نوع
انسان کنی یا بر دول و ملل یا بر مدن و اقالیم یا بر غیر ان
و هر یک را بقاء مدتی ممکن بخلاف دیگری و در فعل و انفعال
همچنین مثلاً از وقت حکم شیخ را بقا چندان ممکن بود که طفل
را و تولید از صاحب سنی معین ممکن بود و از صاحب سنی غیر
معین ممکن بود و از ذکور فعل دیگر و از اناث فعلی دیگر
و از خصیان آنچه از آن ممکن بود ممکن بود و همچنین در انفعال
و آنچه را و صاف نوعی ممکن بود در اصناف نوعی دیگر ممکن
بود پس باید که حصهٔ هر یکی از انواع و اصناف محکوم علیه
از آنچه مطلوب بود در حکم معلوم باشد تا حکم صحیح تواند بود
و این حکمها از آن جمله است که تعلق بقابل دارد کلمه
بیستم اذا کان النیران فی دقیقة واحدة و کان سعد
فی جزء الطالع فان السعادة فی ذات الید و کذا اذا کان
القمر

هذا
القمر فی دقیقة الاستقبال و السعد فی درجة السابع و یکون الامر بعید
اذا کان النحس موضع السعد ترجمه سهم السعادة را بروز از آفتاب
تا قمر چندان که باشد از طالع بر توالی همان عدد بشمار از جائی که رسد موضع
آن سهم بود و بشب از قمر تا آفتاب کنند و از طالع بر توالی بهمان عدد
بشمار از جائی که رسد موضع آن سهم بود یا از آفتاب تا قمر کنند و از طالع
برخلاف توالی بشمار و مقدمان بسبب محجبان شمرده اند که بروز
اما ستارگان سهم الغیب اعتبار کرده اند و ان بروز از ماه تا آفتاب کنند
و بشب از آفتاب تا ماه پس هرگاه که آفتاب و ماه در یک دقیقه مجتمع باشند
این هر دو سهم در حقیقت طالع باشند و هرگاه که آفتاب و ماه در حقیقت
مقابله باشند هر دو سهم در حقیقت سابع بود و در صورت اول سعد
در طالع مقارن سهم السعاده بود و در صورت دوم سعد در سابع
همچنان و ان مقارنت اقتضاء ان کند که مال وافر باشد و بسیار با فراط
چه سهم السعادة دلیل مال بسیار باشد و اگر نحس در طالع یا سابع بود ضرر ان
بنقصان مال و فقر و فاقه و وقوع خسران بسیار باشد و این حکم در طالع
اصل و طالع تحویل و طالع سوال باشد و برین قیاس باید کرد هرگاه سهم السعادة
مقارن سعدی یا نحسی باشد در غیر طالع و سابع از متجرم و ثوابت کلمه بیست و یک
من تناول دواء مسهلا و القرمع المشتری قصر عطه و ضعف فعله ترجمه
قمر بنوع قوت طبیعی باشد و چون با مشتری باشد طبیعت قوی باشد
پس اگر مؤثر غریب بسهولت منفعل نگردد باین سبب عمل مسهلی که در ان
وقت تناول کنند ضعیف باشد و ظهور این فعل نکند چه طبع او در قبض

اخلاط وترطیب باشد کلیه یابس العضو بالحدید والقمر فی بروج
ذلک العضو مکروه ترجمه هر عضوی منسوب ببرجی سرجل وکردن
بشود ودود دست بجوزا وهم برین قیاس تابای که منسوب بحوت
وچون قمر در برج عضوی بود رطوبات بدنی متوجه بدان عضو شود
وافتضاء تعفن مواد کند پس جراحت رسانیدن باحصول رطوبات
افزونی واستعداد تعفن مؤدی باشد بفرد وبرین قیاس بر بطالع
منسوب وکردن بنائی تا اخر خانهای دوازده گانه وقمر در ان خانه
که عضوی بدان منسوب اهن رسانیدن مصلحی نباشد کلیه یابس
تناول دواء المسهل والقمر فی العقرب او السرطان او الحوت وصاحب
الطالع یتصل بکوکب تحت الارض محمود وان اتصل صاحب الطالع بکوکب
فی وسط السماء فلا دواء ولم یتمم ترجمه بودن قمر در برجها آنی
افتضاء حصول رطوبات کند دوا بدان حیوانات وباحصول رطوبات
داروی مسهل را نکایتی زیادتی نتواند بود وسیلان اخلاط باسانی
میسر گردد وبهتر ان بود که در محاق نبود واتصال قمر بکوکبی دلیل
برکت وداد وباشد بحمت ان کوکب پس اگر کوکب تحت الارض باشد
دارو متوجه باسافل بدن شود اسهال کند واگر کوکب وسط السما بود
دارو قصد اعالی کند وبقی برآید وبرحمله اتصالش بکوکب فوق
الارض در طلب اسهال محمود نباشد اما در تناول داروی قی بهتر بود
ومحمودتر اتصال قمر بکوکب سفلی در تناول مسهلات محمود باشد وبکوکب
علوی غیر محمود کلیه یابس الملابس الجدد مکروه علما واستعمالها والقمر

فی الاسد

فی الاسد واعظمها اذا کان مخرسا او علی مقابلة الشمس
ترجمه مراد ان عمل قطع جامه نواست وبعضی خیاطت
ونیز هم مکروه داشته اند واولی انکه ابتداء خیاطت نکنند
ونه ابتداء نیز اما استمرار در عمل محتاج نباشد باختیاری
وچون ثابت شد رجعها مذموم است واستبداد المجرد بس
در ابتداء عمل وابتداء استعمال یعنی پوشیدن وبان نبخت
کردن قمر در برج ثابت نشاید وثابت ترین اسد است
چه بیت الراس نزدیک است ومطالعش در بلاد شمال
بسیار وصورت اسد دال باسد بر توحش وتسلط
ونجد ان اسد عقرب ثابت تر باشد ودر این باب مذموم تر
چه هبوط قمر است وخانه مریخ وبعد ان دلو که خانه
زحل است وزحل دلیل ثانی وثبات وکم عایله تر بنابراین
که خانه زهره است وشرف قمر وچون قمر در برج ثابت باشد
ومخرس در شر بیفزاید ودلیل ناملایمی بود در وقت
استعمال ان جامه از مقتضا طبیعت ان مخرس ومقابله
افتاب هم ناپسندیده است چه افتضاء ان کند نامرادی از
جهت ملوک وسلطان باشد کلیه یابس بیخ متاکلة
القمر فی المواليد لکواکب یجعل المولود متحرکا فیما یدل علیه
فان اتفق ان یکون الکواکب قویة فی ذاتها دل علی تقدمه فیه
وان کانت ضعیفة دلت علی ان حرکته اقوی من معرفته

وظهور ما يحرك فيه يكون من تلك الكواكب في الاوتاد
الظاهرة وما يليها والانتفاع به يكون من سعادتها على هذا
فقس ما بقي من القسمة ... مثاله كلت مريخ با كواكب نظر
مريخ بود بكواكب وامتزاجش با ايشان و نظر بمقارنة باشد
باسدس يا بتثليث يا بتربيع يا بمقابله يا بتناظر و اين مثا
كلت در ميلاد اقتضاء ان كند كه مولود سعي در ان معنى
كند كه طبيعت ان كوكب بران دلالت كند مثلا اگر كوكب زحل
باشد دليل باشد برانكه مولود با صبر و ثبات و وقار و تاني
باشد و اگر مشترى بود دليل باشد برانكه مولود با صلاح
و سداد و ديانت و مروت باشد و اگر مريخ بود دليل باشد
برانكه با شجاعت و قوت و هيبت و تسلط باشد و اگر زهره
بود دليل باشد برانكه با لهو و معاشرت و طرب و لباقت
باشد و اگر عطارد بود دليل باشد كه با كياست و فطانت
و ذكا و تميز باشد و در حال قوة و ضعف و ظهور و خفاى
و سعادت و نحوست ان كوكب نظر بايد كرد چه قوت ان
كوكب دلالت كند برانكه تقدم مولود در مقتضاى طبيعت
ان كوكب بقوة نظرى زيادت ان باشد كه بقوت عملى
و ضعف دلالت كند برانكه تقدمه او بعملى زيادت ان باشد
كه نظرى و همچنين دليل ظهور ان طبيعت ان مولود تمكن ان
كوكب باشد در اوتاد يا ما يلى الاوتاد فوق الارض خاصة ان

شعاع

شعاع و دليل خفاء ان طبيعت در مولود اضداد ان باشد
و دليل انتفاع و تمتع مولود ان ان طبيعت مسعود بودن ان
كوكب باشد و دليل انكه مولود ان ان طبيعت انتفاع نيابد
و او را خلق و فايده نباشد ان ان منحوس بودن ان كوكب
باشد و شركت ان احوال نه هشت نوع بتواند برد و ان هشت
نوع اينست اول قوى ظاهر مسعود دوم قوى ظاهر منحوس
سيوم قوى خفى مسعود چهارم قوى خفى منحوس پنجم ضعيف
ظاهر مسعود ششم ضعيف ظاهر منحوس هفتم ضعيف خفى مسعود
هشتم ضعيف خفى منحوس و احكام هر يك بحسب امتزاج مدلو
لات مذكور باشد و سعادت و نحوست اگر بحسب سعادت
باشد بحسب مقارنت ثوابت اعتبار بايد كرد و اگر از خالى
بود قوة و ضعف و زيادت نور و نقصان ان اعتبار بايد
كرد و نحوست اين حكم بايد كرد **كلمة ثبت وثم** كسوف النيرين
في اوتاد طوالع المواليد و محولات السنين يضر بطبيعة
ذلك البرج و الوقت فيه ان يكون نسبة ما بين جزء الطالع
و جزء الكسوف الى ما بين و ثمانين جزءا كنسبة ما بين ابتداء
الكسوف و ذلك الوقت الى ما يوجبه جملة الكسوف من المدة
و المدة لكل ساعة من كسوف الشمس سنة و من خسوف القمر
شهر **ترجمه** كسوف آفتاب و خسوف ماه اگر در وتدى باشد
از اوتاد طالع مولودى ضرر رساند ان مولود را در انچه

سوادان و تد باشد مثلا طالع در تن او و عاشر در جاه او
و سابع در ازواج و شرکا او و رابع در اباء و اسلاف او
و در دیگر خانها بهمین قیاس الا انکه در اوتاد ظاهرتر
باشد و در اوتاد و خانها و تحویل هم صریر رسانند کمتر
از انکه در اوتاد و خانهای اصل و در بروج در محاویل سا
عالم ضرر رساند در مدلولات ان برج که کسوف در وی
باشد مثلا در حمل و ثور و جدی در بهایم و در جوزا و
سنبله و میزان و نصف اول قوس و دلو در نوع انسان
و در سرطان و حوت در حیوانات اب و در اسد در سباع
و در عقرب در هوام و در نصف اخر قوس در دواب
و در بیکاری و در ابتدا کسوف تا اخر بحلان نکاه کند تا چند
ساعت و دقیقه بود اکر در تمامت مدت از ابتداء تا اخر
بخلاف فوق الارض بود الا ان مدت ان قدر که فوق الارض
بود بکیرند پس در افتاب هر یک ساعت مستویرا یک سال
کیرند و هر یک دقیقه را شش روز و در ماه هر یک ساعت
را یک ماه و هر یک دقیقه را نیم روز چندانکه باید زمان
تاثیر کسوف باشد از ابتدا کسوف تا اخر ان مدت و اما معظم
تاثیر کسوف در زمانی خاص بود از این مدت وان چنان
بود که اکر کسوف در جزء طالع کسوف بود معظم تاثیرش
در اول زمان تاثیر باشد و اکر در جزء سابع باشد معظم

تاثیر

تاثیر در اخر زمان تاثیر باشد و اکر کسوف در جزوی دیکر
باشد میان سابع و طالع ما بین جزوی که کسوف در وی
باشد و درجه طالع وسط کسوف باید کرفت تا نسبت ان
ان مقدار با صد و هشتاد کذا که میان سابع و طالع بود
ما شد نسبت زمانی باشد که از اول کسوف تا وقت معظم
تاثیر تمامست زمان تاثیر وان چهار مقدار متناسب بود
ثالث مجهول پس از سه مقدار معلوم مجهول استخراج باید کرد
یعنی ما بین اول کسوف و وقت معظم تاثیر تا ان وقت
معلوم شود و ظاهر سخن بطلیوس دال براست که این
اجزا بدرج سوا کیرند و منا خران بدرج مطالع می کیرند
وان چنان بود که مطالع نیز بدل ان مطالع طالع کسوف
نقصان کنند انچه بماند بر اجزاء ساعات نیز قسمت کنند انچه
بیرون اید نسبت ان با دوازده چو نسبت ما بین اول کسوف
و وقت معظم تاثیر باشد تا تمامی زمان تاثیر و ابو نصر فتی
طالع کسوف طالع بلد و کسوف می کیرد و دیکران طالع وسط
کسوف کیرند و این درست تراست کما بینت فی هفتم بیت الدلیل
اذا کان فی وسط السماء فی کل بلد بطالع الفلک المستقیم واذا
کان فی درجة الطالع بطالع ذالک البلد و فی ما بینهما
بطالع الدرج علی حسب موقعها والموضعان المتقابلان لهما
علی حسب ذالک و سیر التهام قدما لانه کلما از دسیر مبادیها

تا معرفت درجهٔ هر دلیل که خواهند که تسییر کنند دایرهٔ عظیم
فرض کنند که بان دلیل رود و نقطهٔ شمال و جنوب افق مولد
یعنی دو قطب دایرهٔ اول سمت بگذارد و ان دایره را افق حادث
خانند ان دلیل را تسییر ان دلیل چون دایرهٔ عظیم توهم
کنند که برو قطب معدل النهار رود و قطب افق ان دلیل بگذارد
یعنی دایرهٔ نصف النهار و ان افق انچه میان قطب معدل
النهار و این دایره باشد از جانب اقصر عرض ان افق باشد
و ان عرض افق حادث خوانند و از تصور این دایره معلوم
شود که هر دلیل که بر افق شرقی باشد افق بلد افق حادث
ان دلیل باشد و عرض بلد عرض افق حادث و لامحاله تسییر او
بمطالع طالع باید کرد در ان بلد و تسییر شتوی او چنان بود
که هر سال یک درجه بر مطالع او افزایند انچه حاصل اید با درج
سوا کنند تا موضع تسییر بر توالی بروج معلوم شود و هر دلیل
که در عاشر یا در رابع بود دایرهٔ نصف النهار که افقی است
از افاق خط استوا دایرهٔ افق حادث ان دلیل باشد و ان افق را
عرض بود و تسییر ان دلیل بمطالع خط استوا باید کرد و هر
دلیل که بر افق غربی باشد افق بلد افق حادث او باشد و لیکن عرض
او در جنوب مساوی عرض بلد او باشد که در شمال و تسییر او
بمطالع ان افق باید کرد بر تقدیر انکه در جنوب بود یعنی مطالع
حمل در جنوب مساوی مطالع میزان بود در شمال و هم بر این

قیاس

قیاس در هر برجی و هر دلیل که در میان رود و ند باشد اول
دایرهٔ افق او بحسب موضع استخراج باید کرد و عرض افق حادث
او و جهت عرض باید شناخت و باید دانست که هر دلیل که در
نصف ساعد بود از فلک یعنی میان عاشر و رابع در جهت شرقی
عرض او شمالی بود و هر چه در نصف هابط بود عرض او جنوبی
بود پس بمطالع ان افق دلیل تسییر باید کرد و متاخران تحقیق
این عمل بغایت کمال رسانیده اند و اما متقدمان بران اقتصار
نموده اند که ساعات بعد دلیل از عاشر تا رابع معلوم کنند و نسبت
این باشش ساعت چون نسبت ما بین مطالع دلیل بخط استوا
و مطالع او بحسب موضع او یا ما بین مطالع دلیل بخط استوا و مطالع
او بلد کبر اگر در نصف شرقی بود یا مطالع نظیرا و بلد اگر
در نصف غربی بود و حساب بر بعضی مقادیر مناسبت مطالع او
بحسب موضع او بیرون آرند و ان را تسییر کنند و این عمل تقریبی
باشد و بوجه تساهل و انچه متاخران میکنند تحقیقی باشد و بر افق
و موافق سخن بطلیموس در این موضع و اما تسییر سهام که بطلیموس
گفته است که از جهت پیش باشند یعنی خلاف توالی بروج و ملک
ان گفته است که اگر سیر مبدا سهم زیاده شود سهم از موضع خود
متاخر شود مثلا اگر طالع حمل بود بدرجهٔ و افتاب در اول
حوت باشد و ماه در پنجم حوت سهم السعادة از افتاب بماه گیرند
و ان طالع میکنند تا در هیئت فرخ درجهٔ حمل باشد پس افتاب

مبدء او باشد وچون سر آفتاب زیادت شود و ماه ثابت
باشد میان ایشان کمتر از پانزده بود و سهم بران تقدیر از بیست
و پنج درجه حمل باکمتر آید پس بران تقدیر سر او برخلاف توالی
برده باشد اما این سخن علت این دعوا نشاید چه اگر بتقدیر
زیادت سیر مقر کنند که منتهاست و شتاب آفتاب سهم از بیست
و پنج درجه بر توالی متحرک شود واحد بن یوسف که شرح تمام
کرده است علت نسبت سهام برخلاف توالی ان گفته است
که سهم کوکبی نیست بمثابت جزویست از فلک وچون حرکت
او برخلاف توالی است سهم برخلاف توالی باید راند واگر اجزاء
فلک برخلاف توالی باید راند طالع وعاشر برخلاف توالی باید
راند وبالفاق بر توالی می باید راند پس معلوم شد که این تعلیل
باطل است واین سخن مناسب سخن بطلمیوس نیست وهیچکس از
منجمان سهم را برخلاف توالی نسبت نکرده است مگر وقتی که میان
سابع وعاشر بود که او را نسبت کنند بسابع وان برخلاف
توالی بود واین عمل هم بسهم خاص نیست چه اگر کوکبی از بیرین اینجا
باشد هم بران وجه نسبت کنند وحق است که ناقلی که سخن
بطلمیوس نقل کرده است سخن او دانسته نکرده است نقل بر وجهی
کرده است که از اینجا وجه محلی نتوان نهاد **کلمهٔ بیست و هشتم**
اخفی ما یکون الشیء عند مجاسدة دلیله الشمس او کینونته
تحت الارض و فی مواضع غیر متاکلة ابقیته او شرفه واقوی

متابکون واذا کان دلیله سابرا من هبوطه الی شرفه دهر
فی وقد تلایم لطبیعة الشیء **ترجمه** در این کلمه دلیل غایت
خفا و غایت قوت بیان میکند و غایت خفا آنست دلیل
بنهاده است یکی استتار دلیل تحت الشعاع که دلیل خفا است
و غایت ان مجاسده دلیل با آفتاب باشد و دوم بودن دلیل
باشد تحت الارض و غایت بعدش ان فوق الارض نقطه رابع
باشد و سیوم بودن دلیل باشد در موضعی که متاکل او
و شرف او نباشد و معنی متاکلت در این موضع مشابهت
چه اگر متاکلة بهمان معنی نظر باشد که پیش از این گفته اند
هیچ موضع نبود از دوازده برج که ناظر بیکی از این خانها
کواکب مخیر نباشد اما در آفتاب و ماه ممکن باشد چه سنبله
و جدی و حوت و سرطان بجانه آفتاب که اسد است ناظر بود
و اما در شرف تنها هیچ بن چهار خانه بشرف هر کوکبی ناظر
بود چنانکه ثور و سنبله و حوت شرف آفتاب که حمل است
ناظر نباشند و در دیگر کواکب برین قیاس و اگر مجموع خانه و شرف
اعتبار کنیم در آفتاب و سنبله و حوت نه بجانه او ناظر بود نه
بشرف او و در ماه جوزا و قوس نه بجانه او ناظر بود و نه
بشرف دیگر هیچ کوکب را برجی نباشد که نه خانه او ناظر بود
و نه بشرف پس معلوم شد که بمتاکلت کلیت ایجا نظر نمی خواهد
و بین بمتاکلت تشریق علویات و تغریب سفلیات از آفتاب

و بر عکس از ماه نجی خواهد و الا بکفتی نسبت او شرف بل بمثا
کلت موافقت در طبیعت بخواهد چه اسد مثا کل حمل و قوس
است در طبیعت کرمی و خشکی و ثوری و جوزا و میزان و دلو
مثا کل حمل و قوس اند در کرمی و تری و میان اینان
نند در خشکی و سرطان و عقرب و حوت میان اینان نند در کرمی و تری
پس میانینی هست کلی و میانینی هست جزئی از بعضی وجوه
دون بعضی و افتاب را مثلثه مائی میان خانه شرف اند میا
ینی کلی و هفت برج دیکر میان خانه شرف اند میانینی جزئی
و ماه را هیچ برج میان مجموع خانه و شرف نباشد میانیت کلی اما
ده برج دیکر میان باشند میانینی جزئی و میان قیاس
در توالی کواکب و همچنین مثا کلت کواکب خانهای دوازده کانه
را چنانکه بیوت افراج و شمس را عاشر و مشتری را سابع و زهره
را سابع و بر این قیاس دو دیکر کواکب و بباید دانست که
در موالید اکر دلیل خفا حاصل بود صاحب طالع را مولود
از بیشتر مردم و در بیشتر احوال مختفی باشد و این در دلایل
زمان پسندیده باشد و در سایل اکر دلیل خفا در دلیل
مسئله حاصل بود و دلیل مسئله تحت الشعاع و مستعل بود
بافتاب یا تحت الارض و سایر بر ایع ان چیز ظاهر شود و اکر تحت
الشعاع و متصرف بود یا تحت الارض و از رابع در کذشته
بعد از اختفاء ظاهر شود و در اختیارات اکر مطلوب اختفاء

سرّی باشد باید که متصل باشد و در رابع بان ظاهر شود و اکر مطلوب
اختفاء شخصی بود باید که متصرف باشد و از رابع در کذشته یا بعد از اختفاء
امید ظهور از ان شخص باشد و اما قوت کواکب و کویند بود بکی قوت
ذاتی کوکب یا امور عرضی او و بر قیاس باچیزی دیکر در کتب مفصل مذکور
و بدکر قوت از بقیاس یا مطلوبی چنانکه مثلا کوئی کرد لیل مطلوبی باشد
در تحصیل او مطلوب قوی یابند و دلیل ان قوت در چیزی است که قوت
کوکب از هبوط بشرف ماند افتاب میان میزان و حمل و ماه میان عقرب
و ثور و دو کواکب دیکر هم بر بن قیاس بشرط انکه راجع نباشد و دیکر
بودن او در روندکی چنانکه مطلوب چنانکه اکر مطلوب بیشتر
بدل و نفسانی بود باید رازی عمر در روند طالع بود و اکر مطلوب جائی
شغلی یا ترسیا دشمنی باشد در روند عاشر بود و اکر صاحبی یا شارکتی
یا مقارنت غیری بود در روند سابع بود و اکر ثبات امری یا حصول املاکی
یا ام نیکی یا عاقبت محمود بود در روند رابع بود کلمة بیت عشرة الزهرة
تکسب المولود فی غضو الذی یکون لبرجها التلاذ او الکواکب یعنی
ما لها ان یعنی امثال ذالک ترجمه هر عضوی منسوب است بجی
سو اعضاء کر سر باشد بحمل و کردن شود و دو منکب و دست چپ را
و سینه و دل بسرطان و پشت باسد و شکم و الات تناسل بسنبله کرکاه و پیا
بمیزان و عورت و الات تناسل بعقرب و سرین و ران بقوس
و زانو بجدی و پیا نها و کعبها بدلو و قدمها بحوت و هر کوکب را
باشد برجایی از احوال مردم چنانکه زهره بر لذت و تجمل

باشد وتانی ومشتری برجها المتوسخ بر سلامت وسکی وانتاب بر
نزدیکی وعطارد بر دکا وانقلاب زحل بر سرعت وحرکت
رجوع کوکبی را بر حیی باشد در دلالت ان حال دران عضو یا آلت
باشد ان نکه در دیگر اعضا پس اگر وحی ملایم باشد حال دران
عضو بر وحی محمود بود واگر بر وحی غیر ملایم باشد بعکس ان دلالت
زهره در حمل دلیل ان بود که لذت مولود در نظر یا نجیل یا اشتمام یا
ذوق یا استماع بود واگر در ثور بود لذت او در کردن امر ازی بود یا در نعما
واگر در جوزا بود در انچه بدست وانکشت وسکن تعلق دارد واگر در
سرطان بود در انچه در دل وضمیر دارد واگر در اسد بود در تحمل
مشاق وحمل اثقال وانتاد واگر در سنبله بود در اکل پیش از اکل
در پیران بود در مضارعت ومقاومت واگر در عقرب بود در
شهوت راندن واگر در قوس بود در ملایمت انحاد واگر در
جدی بود در رکوب واگر در دلو بود در ایشان راستادی بود ن واگر
در حوت بود در جستن وپای کوفتن وبرین قیاس در دیگر کواکب
وبروج **کله سوم** اذا لم یتفق للمحاسبة القمر لکون
فاضیب مجاسدته لکوکب من الباسدة علی السبعة مزاجها
ترجمه هرگاه که خواهند که حالی صرف ازد وامر کرد وکوکبی را باشد
بران امر مانند لذتی بر وجه جیل زهره وشتری بر لذت وجمال
دادند قمر را در اختیار ب که بان حال تعلق دارد نگاه کنیم تا بان
هرد وکوکب متصل باشد ومقارن کدام وقت باشد ان وقت

اختیار کنیم

اختیار کنیم پس اگر اتفاق چنین یافته نشود کوکبی از تواب
که بر مزاج ان دو کوکب باشد طلب کنیم وقت محاسده
قمر با ان کوکب اختیار کنیم تا ان مطلوب حاصل اید
کله سی و یکم الکواکب الثابتة تعطی العطایا الخارجة
عن النسبة وکتیرا ما تحم سوء **ترجمه** چون دلایل مولود
قوی حال باشند بقویها دانی وعرضی مولود را بلندترین
مرتبه از مراتب اهل بیت یا ابنا جنس او برسانند
پس اگر کوکبی از کواکب ثابته در طالع یا عاشر یا مقارن
نیر نوبت یا سهم السعادة باشد مولود را از حد مراتب اهل بیت
نسبت ابنا جنس بکذراند وعطایای دهد که نه حد او باشد
چنانکه یکی را از بازاریان بحد پادشاهی یا منبی بزرک
رساند وباشد که عاقبت ان کس مذموم باشد وان چنان
باشد که ان کواکب بر مزاجی باشند مرکب از مزاج نحس وباید
که بدانند که کواکب ثابته سه صنف اند اول کواکبی که از
قدر بزرک باشند وبر طبیعت بزرک سعود مطلق باشند
مانند سماک اعزل وسر واقع وچنین کواکب سعادت مطلق
دهند چون محاسد دلیلی باشند یعنی بجرم ان کوکب بزرک
افق تیر باشند دوم کواکبی که از قدر بزرک باشند
یا کمتر از ان ومزاج ایشان با نحسی آمیخته بود مانند قلب
الاسد وقلب العقرب وعین الثور ومنکب الفرس وچنین

کواکب بمجامده عطای بزرگ دهند و اگر بتسییر بایشان
رسد قطع کند و عاقبت عطاهای ایشان مذموم باشد
و سیوم کواکبی باشند که نحس مطلق باشند مانند سحابات
و ان کواکب هیچ سعادت ندهند و جز نحوست نکنند و اعتبار
ثوابت در طوالع قرانات و سالهاهم مفید باشد کلمه
سی و دویم العمل فی تعلل الرجل من اهل بیت الملک علی شاکلة
مولده لهیئة الفلک فی الوقت الذی قام فیه ذالک الملک
ترجمه چون طالعها مبداء ملتها و دولتها و جلوس پادشاهان
بپادشاهی معلوم باشد هرگز از ابتداء ان ملت و دولت
یا ان اهل بیت ان پادشاه بود و طالع او مشاکل ان طالع
باشد او را در ان ملت و دولت یا در پادشاهی ان پادشاه
حظی هرچه تمام تر حاصل شود و اعتبار راس شاکلت ان اعتبار دلایل و باست و تفوق قوی تر است
و احمد بن یوسف که شرح این کتاب کرده است او ردّ است
که کهادویه ابن احمد را که حاکم اعمال مصر بود پسری امد
هارون نام بر طالع که منجمان گفتند در ان طالع دلیل را
و مهتری نیست یکی از منجمان که نامش صالح ابن الولید التمیمی
بود ان طالع بدید و بدانست که پسر خادویه است حکم کرد
که بجای پدر نزدیک ده سال حاکمی کند اما حکم او چنان
دوان نباشد که حکم پدرش علت این حکم ان او پرسیدند

کفت

کفت طالع او عقرب است و مشتری در سنبله و طالع جد او
احمد بن طولون همین بود و بجدان وفات کرد صالح حکم او رانده
شد و هارون نه سال و چند ماه حاکم مصر بود اما ناچون
جد خود و این علم را شواهد بسیار یافت شود کلمه سی
و سیوم اد انستی تسییر دلیل دولة الی کوکب یوجب
قضیات ملکها او رئیس فیها و کل کوکب یکون فی برج
الانتهاء التحویل سنة من سنی الدولة فهو یدل علی موت عظیم
منها فی تلک السنة علی طبیعة ذالک الکوکب ترجمه طالع دولتها
و دلیلها ان دولت را ان ابتداء وقت طالع تسییر کنند بمقدار
ان هر درجه را سالی و بدرج سوا باشتها برابر باشند هر برجی را
سالی پس اگر تسییر بکوکب قاطع رسد ملکی یا رئیسی بزرگ را
از اهل ان دولت قطع افتد دران وقت و اگر کوکبی غیر مشاکل
دلیل دولت باشد و انتهاء باو رسد بزرگی از اهل ان دولت را
نکبتی یا قطع افتد و ان کس بر طبیعت ان کوکب باشد مثلا اگر
زحل باشد پیری یا مردی با عزو تمام و اگر مشتری باشد
قاضی یا صاحب منصبی بزرگ و اگر مریخ باشد امیری از
امراء لشکر و اگر افتاب باشد بزرگی از خاندان ملک و اگر
زهره باشد زنی بزرگ از ان بزرگان و اگر عطارد باشد
دبیر بزرگ و اگر قمر باشد ولی عهدی یا حاجبی بزرگ پس
اگر کوکب مشرقی یا صاعد باشد ان شخص جوانی باشد و اگر

مغرب و با بالا بود پیری باشد و شبات ان کوکب در وتد
دلیل بحال ان شخص باشد و قوتها او از شرف و حظ دلیل بر ک
او و سعادت او و دلیل مالی و بسیاریش و بر ین قیاس

کلمهٔ سی و سیوم اتفاق تخصیص علی شیء ما یوجد من دلیل
ذالک الشیء فی مولدیهما وان کان علی سبیل کلهٔ مجرده فکان
بینهما اتفاق فیه وافقهما موضعا تقوم مقام الناعل والوبس
واضعفهما تقوم مقام المنفعل والمرءوس **ترجمه** چون خواهند
که بدانند که حال مخالفت و موافقت دو شخص در صناعتی یا شغلی
یا امر دیگر دلیل ان و صناعت یا ان امر و مرد و طالع بطلبند مثلا در زراعت
نظر مرد و در زراعت و قضا مشتری مرد در رد رشکر کسی مریخ مرد
در ربطلت شمس مرد در بر ین قیاس و اگر میان ایشان شباکلی بحرد
باشد ما مثل بطرمودت و قرار دلیل اتحاد مرد و شخص بود در ان کار
و اموی ازان دو دلیل دلالت کند بر انکه در ئیس بحاکم باشد بر دیگر و اگر
میان ایشان شباکلی بزرگ باشد دلیل بر عداوت و مخالفت ازدو
شخص باشد و اگر هیچ شباکلت نبود نه موافقت بود میان هر دو نه
مخالفت **کلهٔ سی و چهارم** المحبته والبغضاء وسبب التخصیص بوجود
من تبدیل مواضع النیرین فی مواقیتها و شباکلها طرا فهما تدل علی
المودة والبروج المطیع اشد محبتة **ترجمه** مراد انست که چون موضع
شمس بگیرد موضع مجرد یکی با طرباشد بمودت دلیل دوستی باشد میان هر دو
و اگر با طرباشد بمطرعداوت دلیل دشمنی باشد و هچنین اگر طالع هر دو

بیکی

بیکی یکونا طرباشند بمطرد دوستی یا دشمنی و هر برج که مستعمل باشد
بر دیگری ان دیگر برج مطیع باشد و صاحبش را محبتة زیاده باشد
از انکه صاحبش مستعمل بر د و اسعد اخیان بود که چون بر یکی طالع بود
و بر دیگر فوق الارض بود مستعملی باشند و گفته اند بر برج مطیع ترجیح
بود که بر مسورت و دوم با حمل و ثور و جدی باشد بخلاف سرطان و میزان
و عقرب و حوت و نیز گفته اند از موجوده الطلوعی مطیع مستعمل الطلوع
بود و چون میان نیرین و طالعها این مشاکلت و مخالفت بود میان
آن دو شخص نه دوستی بود و نه دشمنی و ابن العباس گفته است که
شمس در موضع قمر و قمر در موضع شمس و طرا سرد و موضع یکدیگر
بتربیع دوستی ایشان مشوب بود بحاسدة **کلهٔ سی و پنجم** المستولی علی
مکان الاجتماع فی مقارنة رجعه و تربیعا و تسدیسا و تثلیثا و سموه و کل کواکب فی ذالک
الاجتماع من الاشخاص شتی ناص الانسانیه و کذلک الاستعمال **ترجمه** امر
عزوا بطلیوس که بیان طالع مولود تخمینی معمول گشته این کلمات
و انچنان بود که مستولی بر جزء اجتماعی یا استعمالی که بر ولادت معلوم
بود معلوم کنند و موضع او در وقت ولادت مساوی درجهٔ و تربیع
گشته که بیان درجات نزدیکتر بود از او تا دو طالع تخمینی ان مولود
و اگر مستولی مطلق بطالعی نیفتد نزدیکتر مستولی و ان کوکبی بود که خط
اعدل خط مستولی کمتر بود و بیان جزء مستولی بکار دارند عمل باین
نمودار مشهور است میان اهل صناعت و بعضی درجات معین مستولیان
بحای درجات طول ایشان بکار دارند **کلهٔ سی و ششم** ادا انتهی کوکب

کتابخانه مجلس شورای ملی ۱۳۲

فی ربع من ارباع السنة الی موضع من فلک البروج الی ذا حلت
فیه الشمس تحرک الهواء فی کیفیة ما وکان الکوکب موافقا لتلک
الکیفیة قویة فی ذالک الربع و علی هذا فقس ترجمه یعنی چون
کوکب گرم مزاج در تابستان ببرجی رسد که چون آفتاب
بان برج رسد هوا گرم شود در تابستان گرم تر از معهود
باشد مانند سرطان در اسد در تابستان و اگر زمستان
را سد سرما کمتر از معهود باشد و برین قیاس در هر فصل
از باقی فصول مانند زحل در ماجدی در زمستان در سنبله
سرما و برین قیاس در دیگر کواکب کلمه سی و هفتم در
الکواکب ابیاتا یه فی بناء المدن والمخبرة فی بناء الدور وکل
مدینة تبنی والبرج فی وسط السماء او کوکب من البیاتایه
علی طبیعة فان اکثر میته المنسلخین علیها السید ترجمه
کواکب ثابته را بیاتا خوانند که مانند مردم بیابان نشین
بر راه و بی راه بهمه مواضع فرود آمده باشند و چون
کواکب دیگر که بر مزاج سعود باشند در او تاد طالع شهرها
افکنند ثبات و بقاء ان شهرها در بسیار سالها بر حال
پسندیده بود و عدم تغیر از ان حال حاصل شود از جهت
سعادت مزاجها و بطو حرکات و در بناء سرایها که از
ثبات و بقاء ممکن نباشد کواکب متحیره که بطبع سعد باشند
بکار دارند و چون وسط السماء خانه سلطان است اگر برج

باکوکبی

اگر متحیره باکوکبی از ثوابت بر مزاج او در وسط السماء افتد
سلطان را در ان شهر عاقبت قتل باشد و همچنانکه عاشر
خانه ملک باشد طالع خانه اعداء باشد و سابع خانه مخالفان
و رابع خانه اعمارت و عواقب ان بقاع و دیگر کواکب بر سریج
قیاس باید کرد کلمه سی و هشتم یکاد یکون من طالعة السنبلة
والحوت هو اقوی الاشیاء فی سلطانه و من طالعة الحمل
او المیزان هو اقوی الاسباب فی سنته و من طالعة العقرب
والثور هو اقوی الاسباب فی سنته و علی هذا فقس
منظور انظوا لع ترجمه چون صاحب هر خانه دلیل باشد
بر سبب مقتضی مدلول ان خانه و صاحب طالع دلیل
ان شخص باشد که طالع اوست بر چون صاحب طالع
صاحب عاشر بود هم ان شخص باشد که سبب جاه خود
شود و اگر صاحب تاسن بود هم او سبب مرگ خود شود
و اگر صاحب سادس بود هم او سبب بیماری خود شود و اگر
صاحب رابع بود هم او املاک خود کسب کند و عواقب او سعی
او انفاق افتد و اگر صاحب ثانی بود هم او کسب مال خود کند
و تغیر ان کند و اگر صاحب ثانی عشر بود هم او سبب تحصیل اعدا و ها
مردم باشد با خود و این حکمها انگاه واجب شود که اسباب
دیگر با این سبب منظم گردد و ان این جهت حکم جزم نکرده است
و لفظ یکاد او رده است یعنی نزدیک باشد و این لفظ مقتضی

ترجم پیش نبود کلمهٔ سی و نهم اذا کان عطارد فی برج
ذحل و هو قوی فی ذاته اعطی المولود جودة الفکر فی الاصول
و ان کان فی برجی المریخ اعطی جودة البذلة و السفه و اقوی
الموضعین الحمل ترجمه عطارد دلیل هنر و سرعت رویت
و نطق است و زحل دلیل تعمق در معانی و رسیدن بغور
افکار و تأنی در کارها پس چون عطارد قوی باشد
بقوتهای ذاتی و در خانهٔ زحل باشد از طبع زحل استفادت
تعمق پس فکرها بصواب کند در اصول و حقایق امور
و چون مریخ دلیل طیش و خفت است اگر در خانهٔ مریخ
باشد بیهوده گوی و سفیه طبع باشد و چون ان خانها مریخ
حمل منقلب است و این اثر در وی ظاهرتر باشد و عقرب بجهت
ثبات حدت و سبکی ان کم کند پس ان اثر در وی ظاهر نشود
و اگر در خانهای مشتری باشد فصاحت و وعظ خلق و تذکیر
فایدت دهد و اگر در خانهای زهره باشد هزل و مجون و
مضاحک فایده دهد و اگر در خانه افتاب باشد سخنهای او
از سر تکبر و بزرگ منشی باشد و اگر در خانه ماه باشد
قلت تفکر و تعجیل نمودن در سخن فایده دهد و ان مناسبت
با کواکب حالهای مرکب از مقتضیات طبایع ایشان اقتضا کند
کلمهٔ چهلم سوء حال الحادی عشر و صاحبه فی قیام
ملک دلیل علی ما یلحق در زاده و موالیه و اسوالهم من السرور و علی

هذا

هذا یکون سوء حال الثانی دلیلا علی قلة اکتساب المرتبة معه
ترجمه عاشر طالع جلوس بادشاه دلیل او باشد و حادی
عشر که ثانی عاشر است دلیل وزراء و اعوان و اخوان او
و طالع دلیل رعیت باشد و ثانی دلیل اعوان و اموال ایشان
پس بد حالی حادی عشر و صاحبش دلیل بد حالی وزراء
و فساد احوال بادشاه باشد و بد حالی ثانی دلیل فساد اموال
رعایا و سوانح بین بران امور ایشان باشد دران دولت
کلمهٔ چهل و یکم اذا نزلت النحوس طالع مولود فان
مصاحبة یلتذ بالاشیاء البشعة و ربما استطاب الاطایح الکریهة
و غیر ذالک مما یناسب هذا ترجمه چون نحوس غیر ملایم
طبایع اکثر اهل نوع اند پس اگر طالع کسی والی شوند و طبع
سعد را در ان موضع خفی باشد و ناظر نباشد لامحاله طبع
صاحب طالع مخالف طبایع اکثر اهل نوع باشد پس لذت ان
چیزهای یابد که منفر دیگران باشد مانند غذاهای ناخوش
و بویهای مکروه و جامهای وسخ و معاشرت با مردم
کریه لقا که جامهای خلق دارند و دست دارد و انچه
موجب لذت دیگران باشد نفرت کند پس اگر نحس بزحل باشد
التذاذ او بچیزهای سرد و سیاه و گران و حقیر و تاریک
و ناخوش بطعم و بوی باشد و اگر مریخ باشد بچیزهای گرم
و تیز و تلخ و سوزان و حیوانات موذی و اشقر و تند و تیز

باشد و بران قیاس **کلمهٔ چهارم** اخذ نحوسة الثامن وصاحبه للخارج والثانی وصاحبه للداخل **ترجمه** بخارج سافر نحواهد و بداخل کسی که دخول بلد یا سکنی کند و چون سابع مسافر را دلیل مقصد باشد و ثامن ثانی اوست دلیل یا بحاج و مزایدا و باشد در سفر و طالع دلیل داخل بلد است و ثانی دلیل مال است و غذا و مزایدا و باشد در سکن پس باین سبب اخذ نحوست این دو خانه در اختیار سفر و دخول ببلد چند سیفرماید و ابو العباس گفته است که سابع و ثامن در اختیار سفر معتبر نیست و اخذ نحوست ثامن احتراز ازان ان جهت فرموده است که ثانی بمقابلهٔ منحوس گردد و نه چنانست که او تصور کرده است **کلمهٔ چهارم** و سیوم اذا کانت العلة و القمر فی البرج الذی کان فیه نحس فی المولود او فی بیعه او مقابلته فانها صعبة و اشده ان یکون ذالک النحس فیه او فی شاکلة له مذمومة من المقابلة او التربیع و اذا کان فی موضع سعد فهی سهلة الا ان یکون مزاج العلة ملائماً لطبیعة السعد هذا بعد ان یمعن النظر فی مقدار العلة کما قد سنا و ضعه **ترجمه** در ابتداء بیماری نگاه کنند تا موضع قمر کجا باشد اگر در موضع نحسی بود از انچه در طالع اصل برده است یا در تربیع یا در مقابلهٔ او ان بیماری سخت بود و تباه تر از ان چنان بود که همان

نحس

نحس در ابتداء بیماری همان جا باشد یا در تربیع یا مقابلهٔ ان موضع باشد یا قمر با او نحس باشد خاصه اگر برج ان عفو باشد که علت در او باشد و نیز اگر طبیعت نحس و برج ملائم ان علت باشد و در سادس یا ثامن بود و اگر موضع سعدی باشد یا سعد ناظر بود بموضع او بیماری سهل باشد و سهل تر انکه همان سعد هم انجا باشد یا ناظر بانجا در وقت بیماری خاصه نظر مودت و انکه سعد قوی حال باشد مگر که علت از ان کما جنس بود که ان سعد اقتضا کند و ان در مشتری باشد دماغ و خناق و امراض دل و انچه از علبهٔ باد و خون باشد و در ان هر باشد امراض جگر و معده و اسهال بلغمی [illegible] اگر اضی که از ان اکثر دطوبت و فساد ان باشد و باید که اول مقدار علت بشناسی چه اگر بحی باشد که از اخطری نبود باشد کام و یا حمی یوم یعنی حکم نکنی بسختی بیماری و اگر چه از دلیل یافته باشی و اگر بحی باشد که در ان خطر عظیم باشد ما تب دق وسل و دبول مشایخ حکم نکنی بسهولت مطلق و اگر چه ان دلیل یافته باشی و این از ان جمله است که در علم نجوم منکر و سها شرح داده اند **کلمهٔ چهارم** الاجماع علی الاشیاء المستعلم علی المجری الطبیعی یفیدها النحوس والتی علی المجری الطبیعی فی غیر الملة و علی غیر المجری الطبیعی یفیدها السعود **ترجمه** اجماع اشخاص نوع انسان که بر وجهی باشد که در طبیعت

رخصت باشد و در شریعت و رسم جایز باشد تزویج نظر بحرص
و مبذر ان کار مفسد باشد و چنانکه باید میسر نشود و نظر
سعود معاون باشد و اما انچه بحسب طبیعت رخصت باشد
و بحسب شریعت و رسم جایز باشد زنا یاد طبیعت هم رخصت
نباشد ساعتی سخن و لواط نظر سعود در دی مسند باشد و مطرح نیر
کرمان باشد و دلیل انست که سعود انتشار امور دی کنند که سلام
طبایع جهود و صالح انسان باشد و نحوس بخلاف ان کلم چهارم اذا کان
طالع الطبیل علی مسند نحسه مولده و لم یکن النحسه انحت الی ملل النحسة
نحوست دی جلا کند زیرا که بطالع علیل طالع مبتلاء علت سخت اهل و ضعیف
نصیب انکه طالع تحویل سال را و انتهاء طالع علت سابع باید یا نا موافق
اصل باشد و ادلهٔ مخالفان ادلات در سعادت و نحوست و وضع جهودان
کجنبی بود و طالع تحویل سال و انتهاء طالع او موافق و شاکل طالع اصل
نباشد و دلیل بنیاد باشد اما اگر طالع تحویل یا انتهاء سال اصل باشد و طا
سبب علت موافق اصل و سعود مقرب باشد کلم ششم کل مولود
کون طالع او دلالتی بر مزج ذوات سعود باشد مصاحب منتفی بن الناس
ترجمه چون طالع و موضع صاحب طالع و هیلاج بروجی باشد که بر صورت
مردم باشد ماشل سنبله و نیمهٔ اقواس و مثلث هوایی ان شخص با مردمان
مستانس باشد و اگر هیچ کدام نباشد صاحبش مستحب بود و از مردمان
منتفع شود اگر بر صاحبی باشد بر صورت بهایم یا اعضاء شتل الی الاخر
و اگر بر صورت سباع باشد متکبر و تسلط باشد و اگر بر صورت حیوانات

آب باشد ان مردم معمور و کریمان باشد کلم چهارم هفتم اعظم السعادات
فی الموالید من الکواکب السابعه و من ثانی الغراب و الاسود ریم و مکان
سهم السعاده الدولة فی الطالع ترجمه چون کواکب سابعه کبر مزاج سعود
باشند محروم در نفس طالع یا عاشر یا مقارن صاحب طالع باهیلاج
باشند و طالع و ثری باشد از اوتاد طالع دولت یا طالع قرآن اصفر
یا اوسط سعد یم رد سعودی باشد و ان بود در کواکب علوی یا ثوابت
کواکب سفلی در بوسا قار و در ماه بیکی و سهم سعادت که در
طالع صورت باشد سعادات مزدلفه کند این کلم در نسخهٔ احمد
یوسف کلم سی و هشتم است و اسعاد و کمالات متفاوت است کلم
چهل و هشتم اذا وقع فی مولد نحسی مکان سعد فی مولد اخر دل علی ان ذکر ها
یلحق مولود السعد من فی مولده النحسی و سع المکروه من طبیعة الاول
و ما یقع فیه علی حسب طبیعته الا مکه و هذا مطرد کل ما فی القسم ترجمه
این حکم را چهار قسم باشد نحس در مکان نحس و نحس در مکان نحس سعد
در مکان سعد و در قسم اول هر دو شخص یکدیگر را مضرت رسانند و در قسم
دویم و سیوم صاحب نحس بصاحب سعد مضرت رساند و صاحب سعد او
منفعت و در قسم چهارم هر دو یکدیگر را منفعت رسانند و منفعت و مضرت
بحسب طبیعت و نحس و سعد باشد مثلا مشتری ماه و مدار و حشت
دهد و در هر لذت و الفت و انس و مودت و زحل کبر و حیلت و حقد
و کاهلیت و مریخ ضرب و قتل و صلب و تسلط و طبیعت مکان
چنان بود که در طالع سعد رساند و در ثانی مال و در عاشر کاه

وبدين قياس كلية يعلم ونهم اذا كان عاشر طالع الصاحب
هو طالع المضروب وشاكل المبتدئ على الاخر شاكلة مزدوجة
داست اقامنة معه وكذالك طالع المدرك اذا كان سادس
طالع المالك وطالع الزوجة اذا كان سابع طالع زوجها
وحفظت الشرائط المتقدمة من المشاكلة المجردة فى دلا
يلها داست اياسها واستقامت امورها وقل الخلاف بينها
ترجمه درين مثالها باشد كه منفعت از يك جانب
چنانكه در مثال اول ودوم كه در هر دو صاحب طالع زان
صاحب عاشر وسادس منفعت برد اما در مثال سيوم هردو
از يكديگر نفع برد همچنانكه سابع خانه زوجه صاحب طالع
است طالع خانه زوج صاحب سابع است وشرط انست
كه ميان مستولى بر يك خانه ومستولى بر ديگر خانه نظر دوستى
باشد وقبول از يك ديگر وهر دو نيكو حال ومسعود چنانكه هركه
كه چنين باشد ميان ايشان سالهاى بسيار امتزاج موافقت
باشد ومخالفت كم اتفاق افتد واگر يكى سعد بود ودر ديگرى
نحس ونظر نظر قبول صاحب سعد را سيرت نيكو بود وصاحب
نحس را سيرت نيك بود اما موافقت حاصل باشد كلمه
يجامعهم اذا كان طالع صاحب عاشر طالع صاحب
فان التابع يتأخر على صاحبه وكذالك اذا كان صاحب السادس
المولود فى وسط السماء يقبل التدبير من صاحب الطالع

كان

كان حسن الملكة تعلمانه وعلى هذا قس ما جرى هذا المجرى
ترجمه يعنى چون طالع تابع عاشر طالع انكس بود كه تابع
تبع او بود ويا صاحب طالع متابع صاحب عاشر انكس بود
ان تابع بر تقدم خويش حكم كند وهمچنين چون صاحب
ششم كه خانه عبيد است وخدم در عاشر طالع كسى افتد
دليل ان باشد كه ان كس غلامان خود را نيكو وبزرك
دارد وبرين قياس اگر صاحب سيوم در عاشر طالع
كسى بود برادران او بزرگى كنند وهمچنين در صاحب
پنجم وعاشر وزير اداتا داست وموضع رفعت وسلطنت
است باين سبب ان حكم برين وجه بعاشر خاص است ودر
ديگر خانها هم برين قياس توان كرد ان سعادت وبخت
دليل حسن معاشرت وسوال معلوم كرد كلمه يجاهرونه
ويكرمونه لانتحاد امر المائة والعشرين قران التى للكواكب
المخبرة والنيرين فان فيها على اكثر ما يقع فى عالم الكون والفساد
ترجمه وزانجهاء كه ميان كواكب سيارة افتد صد وبيست
باشد از ان صد وبيست ويك ثنائى وبيست ويك خماسى
وسى وپنج ثلاثى وهم اين قدر رباعى وهفت سداسى ويك
سباعى اما ثنائى جهت انكه زحل را با هر يك از شش كوكب
كه شيب او بود وشش قران باشد ومشترى را با هر يك
از پنج كوكب كه تحت او بود وقران بود ومريخ را با چهار كوكب

و شمس با سه کوکب و ذهره با دو کوکب و عطارد با یک کوکب
و مجموع بیست و یک قران باشد و اما در خاصی سبب آنکه چون
دو دو بیست و یک اند اگر هر یک را از این شانبات اسقاط
کنند هیچ باقی هم بیست و یک نوع تواند بود اما ثلاثی هیچ
بود چه زحل و مشتری پانج و زحل و مریخ پانج و زحل
و شمس با سه و زحل و عطارد با یک ممکن بود و مجموع پانزده
و این پانزده زحل داخل بود و چون زحل را اسقاط کنیم
مشتری با مریخ در چهار و با شمس در سه و با ذهره در دو و با
عطارد در یک و مجموع ده بود و چون مشتری را هم اسقاط کنیم
مریخ با شمس در سه و با ذهره در دو و با عطارد در یک مجموع
شش باشد و چون مریخ را اسقاط کنیم شمس با ذهره در دو و با
عطارد در یک و مجموع سه بود و ذهره با دو کوکب که تحت او اند
یک بیست مجموع ثلاثیات مرده و ده و شش و سه و یک باشد این همه پانج
بود و چون هر یک از این سته کوکب که در ثلاثی با فصل از مجموع هفت
کوکب اسقاط کنیم چهار باید پس رباعیات هم سی و پنج بود و اما
سداسی بحذف یک یک ممکن بود از هفت و سباعی یک بیست و یک
بود مجموع که ضعف بیست و یک و ضعف سی و پنج بود با هفت و یکی
صد و بیست بود پس نهایت قرانات بوصل و بیست نوع بیش
ممکن نبود و چه عدد ان کثر اتفاق افتد تا بران بیشتر و دراز تر
بود تا هیچ که گفته اند که قران سباعی دلیل طوفانات و انقلابات

باشد و قران صباعی کوکبی که در هر ماه واقع
شود تا هری اول کند کلمه چهارم موضع القمر فی الاول هو الخارج
الطالع من الفلک مسقط النقطه و موضع القمر فی النقطه هو
الغارب الطالع فی الولاده ترجمه این معنی که در کلمه یاد کرده است
است که خورد هر سی که از عود ارسقط النقطه کویند مبنی بر این
است و هر سی درکتابی که منسوب باوست و از کتاب اساس خوانند
این بعینه یاد کرده است و در رصد الدین نه ماهه مکث اوسط صعود و هم
مدت ده و دو اوسط فوری او رده است که مدت دو بیست و هفتاد
و سه روز و پنج ساعت باشد و گفته است چون قمر فوق الارض
بود که مکث ازین بود و غایت نقصان نیم دور قمر بود و آن
بعد قمر از طالع و غروب او کم و بیش شود و چون تحت الارض بود
مکث ازین بیشتر بود و غایت زیادت هم نیم دور قمر بود پس چون
بعد قمر از درجه طالع بگیرند و برسیر وسط کورنه قمر تست
کنند انچه بر وند اید مقدار نقصان یا زیادت باشد ان قدر را
از مکث اوسط نقصان کنند اگر قمر فوق الارض باشد یا بر وند اگر
کنند اگر قمر تحت الارض بود مکث اوسط ان مولود باشد و مکث
حقیقی تفاوت کند بسبب تعدیل قمر کمتر از یک و ربا زان بیشتر و چون
قمر لادت بحس بگیرند و از ان طالع وقت کنند در مبدا مکث
طالع مبدا مکث معلوم شود و قمر از ان وقت هر کجا باشد طالع
مولود باشد و این نمودار مشهور است میخانان را و بعضی از علم

ان هر مراد ازین بحث است علی التقدیر کلمه بنجاه و سیم الطوال لیکون
ادلتهم فی دقایقها دلالتها و طوالعهم فی اوایل بروجها و الفصاء ادلتهم
فی حصص دلالتها و طوالعهم فی اواخر بروجها فاسعد مع ذلک
بالتفریق الکواکب و تغریبها و مقارنها و البروج الدالة علی الطوال و العرض
ترجمه دلیل کوکبی را میخواهد که خط او در طالع مولود بیشتر بود
دیگر روز موضعی میخواهد که بعد از غروب حاضر مرکز وتد دیگر بود
از مرکز عالم بیشتر باشد و تخصیص این موضع که بعد از غروب باشد
و معرفت اعمار و معرفت لطافات معلوم شود و در حساب تعدیل
مفاد ابعاد معین کرده و اوایل بروج از اول بعدی باشد تا
تمامی بعدی یا وجهی که در اول برج افتاده و اواخر بروج هم بر این قیاس
معدل بعدی یا وجهی که در اواخر بروج افتاده و تقریب دلیل طول را
و تعجیل من سرعت سیر و تقریب و بطوء سیر دلیل قصر و تعجیل بر اقامت
و بروج در از مطالع دلیل طول باشد و کوتاه مطالع دلیل قصر و طول
و تقریب روز مادر مولود هم اعتبار باید کرد پس اگر دلالت طول ایام
بشهر مولود طویل باشد و اگر دلالت قصر غالب باشد قصر باشد و اگر
متوسط باشد معتدل بود کل بنجاه و چهارم الم یکن الادلة فی طالع المولود
عرض کان تفصیفا و اذا کان لها عرض کثیر کان المولود سمینا
نادکان العرض جنوبیا کانت الحرکة سهلة علیه مع کثرة لحمه و ان
کان شمالیا کانت ثقیلة علیه و تقرب الادلة فی الرجوع و الاستقامة
و المقامین یفعل ذلک ایضا ترجمه دلیل اگر شمالی بود و یا عرض بود
و اگر قمر یا کوکبی علوی باشد و با راس و یا ذنب خود باشد عرض شمالی
بود و امازهره و عطارد راسه عرض باشد هر یکی که این عرض
در هر دو جهت منکافی یکدیگر باشد از عرض بود و علامت عرض
دلیل انتفاء غایت و لاغری مولود کند و وجود عرض اقتضا و تربیت
و غلظ کند و چون عرض بسیار بود در غلظ بیفزاید پس اگر عرض شمالی
بود و ان در قمر و کواکب علوی آنگاه بود که هریکی از راس خود بکذ
باشند و بذنب نرسیده و در کواکب سفلی آنگاه که عرض شده کانه
هیچ کدام جنوبی نباشد یا اگر باشد شمالی زیادت بود مولود در
فربهی و رنتی حرکت بدشواری باشد و اگر عرض جنوبی باشد و انحراف
ان باشد که گفته آمد حرکت بر وسهل و آسان باشد و در کواکب
بنحکانه مقام اول و رجوع دلیل ضخامت باشد و مقام دوم و تقاطع
دلیل لحاف و باید که درین حکم انحراء بدر ماه و جنس مولود درین
باب فاعل باشد که اذا رجحت قابلیت مادة اثری تمام باشد کل بنجاه و
پنجم کل ما یثقل الدلة یکون تحت الارض یلیس برفع ترجمه
در اختیار بنا نهادن این حکم اعتبار باید کرد تا در هر بناء که خواهد
که بلند کنند انصاف دلیل کوکب فوق الارض اختیار کنند و قعه
ان بود که بسمت الراس نزدیکتر بود و باید که ان کوکب صاعد بود
در افلاک و در عرض و در شمال و دلیل هم صاعد و مسعود و اگر
بنا پست خواهند انصاف دلیل کوکب تحت الارض اختیار کنند هابط
و دلیل هم هابط در جنوب کل بنجاه و ششم ضرر الریح تعمل فی السفینة

و الحمد لله کثیرا

اذا لم یکن فی وسط السماء الحادی عشر فانه هذا من المواضع
یتلف ما فی السفینة یتسلط الغوص علیها وان کان طالع مع هذا
منحوسا بالکوکب من الثابتة فی طبیعة المریخ احترقت السفینة بما فیها
ترجمه دلیل صاحب کشتی عاشر و دلیل مال ان حادی عشر است و مریخ
دلیل متسلطان و خایبان پس چون مریخ درین دو موضع باشد
بوقت عمل کشتی یا کوکب در وی دلیل تسلط دزدان کند بر کشتی
و مال که در کشتی باشد و اگر کوکبی از ثوابت بر طبیعت مریخ ماننده
قلب العقرب و راس الغول و دبران و منکب الاسد با طالع مقارن باشد
و این مواضع با ایشان دلیل سوختن کشتی بود یا هرچه در کشتی بود
بسبب افراط طبیعت آتش در اینجا دلیل کشتیست و اما اگر مریخ در
غیر این دو خانه باشد ضرر او کمتر بود از انکه طبیعت آتش طبیعت
آتشی در اینجا تعلق باب دارد یا غلبه لب تصرف کمتر کند و طالع
کشتی طالع ابتداء تجارت و طالع فکندن در اب و طالع دکوبه در
وی باشد کلمه ۵۷ فی الربع الاول من الشهر والسنة تمدد طوبات
الاجساد و فی الربع الثانی تجوز و علی حسب ذلک الربعان الباقیان ترجمه
ربع اول از ماه یعنی از وقت اجتماع تا رسیدن
ماه بتربیع افتاب و ربع اول از سال یعنی از وقت حلول افتاب
باول حمل تا حلول او باول سرطان وقت مدد طوبات اجسام باشد
یعنی ارصحوهر جدری روی بظاهر او نهند و در ربع دوم طوبات
جزو کند یعنی از ظاهر روی بباطن نهند و ربع سیم مانند ربع اول

باشد و ربع چهارم مانند ربع دوم و معالجات ابدان و اهل دریا
در این حکم انتفاع باشد و زیادت نور قمر و نقصان او و صعود و هبوط
او را در طول و عرض در درس باب ناظری تمام باشد کلمه ۵۸ اذا کان
التابع وصاحبه منحوسین بدلیل ناسبدل علیه ترجمه این حکم
خاص است بطالع وقت سوال از احوال بیمار چه طالع ان وقت و
صاحبش دلیل بیمار باشند و سابع و صاحبش دلیل طبیب و چون
منحوس باشند دلیل عدم انتفاع باشند بعلاج از طبیب پس تدبیل
طبیب باشد و ابو الهاس گفته که طالع بیمار و صاحبش دلیل او باشد
و سابع او و صاحبش دلیل طبیب بود سابع دلیل بیماری عاشر
دلیل بیمار و رابع دلیل عاقبت او و این نحس احتیاج ندارد کلمه ۵۹ انه
وفهم النظر الی موضع القران الاصغر من طالع السنة التی
یکون فیها یعقلما یکون بینه و بینه من البروج یکون نحو ان الی
اعظم ما یکون فیه ترجمه از قرانات مشتری و زحل اول قرانی
که در سلسله ناری افتد قران اکبر خوانند و اول قرانی که در
سلسله نا دیگر افتد قران اوسط خوانند و دیگر قرانات را اصغر
خوانند پس اگر قران اکبر قران اکبر دیگر تواند بگذشت سال بود
و قران اوسط نا دیگر قران ربع اس سبلع بتقریب و از قرانی اصغر
تا قران اصغر نزدیک بیست سال و طالع قران طالع سالی بود
که قران در وی افتد و موضع قران درجهٔ کرتوان دریافت در
باشد پس مبادی درجه طالع و درجه قران بر توالی بگیرند و هر برجی

و در سوال طالع
و دلیل طبیب ج

سالی حساب کنند و هر دیجه دوازده روز و از وقت قران
چندان مدت بشمرند تا بگاه رسد وقت وقوع بزرگتر جادی
باشد و دان قران اتفاق کلمه تسعیم لا تنقض علی غالبان سلطنت
عمه ممون حتی یستثنی بان لا یکون ناما و لا یخرج علی مستثنی
بان لا یکون مقتصدا و لا بان ما لا مارا الیه حتی یستثنی
بان لا یکون عنده و دیعه و القضاء علی جمیعها و احد ترجمه
دیگر دوم رتبه است بحیثانکه حاسه ادراک صورتی کند ما تند
صورت محسوس کسی حکم بر نجوم محکوم علیه او صورتی باشد
مشابه صورتی که در عالم واقع و موجود باشد پس پاس سبب حکم
مشابهت باشد که میان صورته و خفته و میان بحروح رتصد کرده و ربما
مالالمال و امینی که مال ودیعت بلشد نزد او فوق توان کرد پس
در هر حکمی استثنا باید کرد انچه مشابه انحکم باشد و گفته اند
ابراهیم مهدی رضی که از مامون تنها شاه بود در بغداد بگاه انتخاب
در سر بنزدیک او نزدد کردی دو نکاه ی مامون سنجان را
سوال کرد از موضع ابراهیم الیشان در طالع وقت نکم میکردند انجم
نرموده بود تا طشتی بزرگ آب در و ریخته بودند و ابراهیم بالبر کرسی
بنشاند و کرسی در میان آب نهاده سنجان گفتند او در کشتی نشسته
عجائب هندوستان رفته است کلمه شد و بکم الحارس الصحیح للاعلا
هو الاوقات التی یطمئن فیها انتقال الحال العلیل اما الی خیر و اما
الی شر فی زمان یسیر و هی کینونة القمر فی زوایا مربع محیط الفلک

المستقیم و التغیر الذی یکون قبلها و تنذر بها هو کینونة
القمر فی زوایا المثمن و الذی قبل هذا هو کینونة فی ذوایا
ذی السنة عشر صنفا هذا بعد ان یکون حال العلل جاریة علی
الاستواء لم یدعوه شیء من خارج فاذا وجدت فی هذه
الزوایا سعود من الثابتة و المتحیرة دل علی انتقال صالح
و ان وجدت فیها نحوس دل علی انتقال ردی الا ان یکون
النحس مضاد العلة و هو فی جیزه و العمر فی هذه المراکز یدل
علی العلل الحادة و الشمس علی العلل المزمنة و کذا الکل کوکب
فیما للکواکب من الاخلاق ترجمه این کلمه مشتمل است بر علت
امتیاز ایام بحران در امراض حاده از دیگر روزها
چه بنزدیک اطبا چهارم و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم
و هفدهم و بیست و یکم و روزهای دیگر بعد از ان
روزها بحران است و بحران صحیح قید کرده است از جهت انکه
اگر بحران در روزها دیگر افتد از بقایای انحامد و بحران
مکاوحت طبیعت است غالب شود حال بحران بجز انحامد
و اگر مغلوب گردد بشر انحامد و چون فلک مستقیم یعنی دایره
معدل النهار بچهار قسم متساوی کنند دو تربیع و مقابله
معین شود بحسب مطالع بدرج سوا باشد که تفاوتی اندک
بکند و بان سبب وقت بحران از عین تربیع بیشتر یا بسیار قلیل
و تربیع و مقابله او قاتی اند که دلیل حوادث عالم کون

وقتا داست دران اوقات بنظر عدالت بموضع اصل ناظر
باشد وچون موضع اصل که در ابتدا او مرض در انجا بوده
اقتضا مرض کرده باشد موضعهای که مخالف ان موضع باشد
اقتضا نقصان وضعف ان عضو کنند ومکاوحت طبیعت
دران وقت او اصلاح پیش کند چه فعل طبیعت در حالت ضعف
اسان قهر توان کرد باین سبب بحران دراین اوقات بیکوتر
بود وبوی اقرب بسلامت بشرط ان کند که دیگر ان اوقات بحرانها
بزرگ هفتم وچهاردهم وبیست یا بیست ویکم باشد وچون
دور اول بیست وهفت روز وکسری تمام شود وبه
بیست وهشت روز نرسد ربع اول دران روز هفتم تمام
شود ونصف دور روز چهاردهم وتقدم وتاخر باعت
بحران اندان روزها خارج نباشد اما ربع تمام میان
بیستم وبیست ویکم باشد وباین سبب بتقدم درپیوندند
وبتاخر درپیوندند بیست ویکم ورسیدن باموضع اصل دبیستم
باشد وبعد ازان دور باز سر گیرد اما بقاء علت تا ان
وقت دلیل عسر مادة علت وقلت حرکت ان ماده باشد
پس ان بحران ضعیف باشد وچون هر دوری بدور دوم کنند
چنانکه هر فکر بهشت دیگر کرده باشند درنظر بای متفکر هم
بحران باشد وبانزدهم ایام انذار خوانند که در هر جزوی ازان
انذار کنند بحرانی که در ربع افتد چنانکه چهارم انذار کند

باهفتم

باهفتم ویازدهم چهاردهم وهفدهم بیستم یا بیست ویکم
وبیست وچهارم وبیست وهشتم وچون هر کسی باز بدو
نیم کنند نادر فلک شکل شانزدهم گوشه پیدا ید دران اوقات
هم باشد بحرانی باانذاری باشد نادیه اول میان دوم
وسیوم باشد ونادیه سیوم میان پنجم وششم ونادیه
پنجم در دوازدهم ونادیه هفتم میان دوازدهم وسیزدهم
ونادیه نهم میان پانزدهم وشانزدهم ونادیه یازدهم دوزدهم
نوزدهم ونادیه سیزدهم دوزبست ودوم ونادیه پانزدهم
میان بیست وپنجم وبیست وششم واین اوقات باوقات هفتگانه
باقی شانزده بحران باشد وطبیبان این بحرانات شناسند
اما هنوز بحرانات اما علت ان ندانند ودر بحرانی که میان
دوروز باشد سرکردان باشند وبر یکی جازم نباشند
پس اگر در موضع بحران سعد باشد ان بحران بزوال علت
ادا کند واگر نحسی باشد یا قمر دران وقت منحوس باشد
یا عقیلا علت وضعف طبیعت ادا کند مگر وقتی که تاثیر نحس
ضد تاثیر علت باشد که ان هم مقتضی صحت شود وبشرط نحس
یکه خال باشد ودر جزء خود واین بحارین باستقامت
انکاه باشد که طبیعت وعلت بایکدیگر برنهج طبیعی باشند
وان خارج سببی دیگر یا علت نشود وبیمار را نرساند
اما اگر بحران علت که در اول مرض بوده باشد شبیی دیگر

مبادی طبیعت باعث منظم شود این ترتیب بدو ضع خود نماند
و باید دانست که این بحار ین مذکوره که بر سبیل فرض مقدر است
امراض حاده دارند و اما امراض مزمنه را ان سیر آفتاب
دلیل باید ساخت و اوقات رسیدن او بین دو بای شانزده
گانه خود باشد و چون طالع و ناظر دیگر کواکب که بمزاج
اخلاق حیوانات باشد معلوم است ان اتصال با بیشان در
اوقات بحرانها حکم باید کرد بحدوث احوال مناسب ایشان
این کواکب کلمه شصت و سیم الفرخ الجد المتسامح بقبله
اباه فی التصرف ترجمه فرخ بهمم کواکب پیوندد و هیچ کوکب
با و نه پیوندد و همچنین تن جانور را زهر قوت که در کلمه
جانور باشد چون غاذیه و ناسیه و قوت شهوت و غضبی
و ذکر قوتها متاش شود و در هیچ درجه حیوان مباشد چون
باین سبب فرخ را بتن جانور مشابهت باشد و اینست علت
انکه در طالعها که بران حکم کنند فرخ را دلیل تن نهند کلمه
شصت چهارم اذ جعلت دقیقة الاجتماع مبدا امراکن البحران
نذرت بتغیر الاهویة فی ذالک السنة فی ذوایاها الاجتماع
وکان الحکیم فیها علی المنزلی علی زاویة کل شکل منها فانه
یدل علی طبیعة الهواء بعدان تستقی بطبیعة الزمان الحاضر
ترجمه در این کلمه بیرون تغیر هوا میخواهد از انکه مالی بحالی
چنانکه میخواهد از مالی بحالی چنانکه در امراض گفته امد

و دقیقه اجتماع مبدا شمس را فرخ باشد و نقطه تربیع اول
فرخ با شمس و مقابله او و تربیع دوم مبادی دیاع باشد همچنانکه
در ذوایای مربع گفته امد در باب بحران و این چهار مبداء
را مراکن خوانند و طالعها هر یکی از این مبادی مواقع کوکب
در ان طالع دلیل احوال هوا باشد در ان ربع و طالع اجتماع
نیز در هر ماه و طالع استقبال در نصف اخر معتبر باشد
و باید که از مقتضا هر طالعی بمقتضا طبیعت زمان حاضر
استثنا کند چنانچه گذشت دلیل سر ما بیند در تابستان حکم بکند
بسرما سخت و لیکن حکم کند بانکسار سورت کرما و همچنین
در فصول دیگر این معنی اعتبار میکند و فتح الباب را یعنی
انصراف فرخ ان کوکبی و اتصال بکوکبی که خانها هر دو متقابل
باشند با انصراف از زحل تنها در این اوقات تاثیری تمام
کند بر وجهی که طبایع این دو کوکب اقتضا کند کلمه شصت
و پنجم ینبغی ان ینظر عند اجتماع زحل والمشتری
فی دقیقة واحدة الی المنجم منهما علی صاحبه فیحکم بقوة طبیعة
فی العالم وکذالک نحکم فی الحمرین الاجتماع البادیة فی القران
الاصغر ترجمه قران ثانی گفته امد در کلمه پنجاه و دوم
که پست و یک باشد ان جمله یکی قران مشتری و زحل است
که انرا چون در اول مثلثات بناشد قران اصغر خوانند و
در وقت مقارنه این دو کوکب نگاه باید کرد تا مستعلی

کدام است بر دیگری یک و مشتعلی ان باشد که بذوبه نکند و بر خود
تواند یک تر باشد از ان دیگر کواکب بذوبه نکند و بر خود اگر مستعلی
دخل باشد دلیل بر فاش شدن جور و فساد باشد در عالم
خاصه اگر ضعیف و راجع باشد و اگر مشتری باشد دلیل باشد
بر فاش شدن عدل و صلاح در عالم خاصه اگر قوی باشد
و تربیع السیر در استقامت پس حکم عالم بحسب مقتضی طبیعت
کوکب مستعلی باید کرد و چون ذو قوت قران و اصغر یکی
از قرانات بیست گانه اتفاق افتد و مستعلی اراده و کوکب
مجیر شود مقتضا طبیعت او در ان سنت که ان قران اصغر
نادیکی قران باشد اعتبار باید کرد کلمه شصت و ششم
فی القران الاصغر تفصیل القران الاوسط و فی الاوسط
تفصیل الاعظم فاذا تکلمت فی تفصیل فمع جملته و لا بجمل کلامک
اصابیانه اضعف البتر مین ترجمه حکم قران اعظم واقع در
قران اوسط باشد که مقتضای دلیل او مناسب مقتضای
دلایل قران اعظم باشد پس حکم قران اعظم مجمل باشد و حکم
قران اوسط تفصیل ان مجمل و همچنین در قران اوسط مجملی
باشد که در قران اصغر تفصیلی ان مجمل باشد پس در قران
اصغر باید که بر مقتضاهای قران اوسط و اعظم
واقف باشی تا از اینجا بتوانی دادن و حکم توانی کرد بوقوع
مقتضای ان دلایل که در مجمل امده باشد چه اگر واقف نباشی

حکم تو

حکم تو موقوف باشد بر حصول نسبت این مفصل یا ان مجمل
و این شرحی باشد ضعیف بنسبت ان حکم که بجدان علم محمل کنی
و موقوف نباشد بر دیدن و شرطی بل حکم تحقیق باشد پس شرح ضعیف
تر حکم مجمل را حکم مفصل مفید باشد و قوی تر حکم مطلق مفصل یعنی
جزم کلمه شصت و هفتم اذا بلغت قوة دلیل مسئلة فانظر
ما قوته فی طالع تحویل تلک السنة و طالع القران الاصغر
و البرج المنتهی الیه لتلک السنة فعلی حسب قوته فی الجمیع او
ضعفه یکون استیلاوه علی الحکم ترجمه کوکبی در مسئله دلیل
حکمی باشد بر معرفت حال او در طالع ان وقت اقتضاء نباید
کرد بل حال قوت و ضعف او در طالع سال و در طالع
قران اصغر و در برج انتهاء ان قران اصغر باید دانست
و بعضی طالع اجتماع و استقبال مقدم هم اعتبار کرده اند
اگر در هر قوی باشد حکم کنند بوقوع مدلول او و اگر ضعیف
باشد در ان حکم توقف را محال دهند و اگر در بعضی قوی
باشد و در بعضی کوکبی دیگر از وی قوی تر باشد ان کوکب
را با او شریک کنند پس حکم کنند و این اعتبارات خاص بود بحکم
امور کلمه شصت و هفتم لا تقع التسییر وحده دون نفاذ
عطایا الادلة و استدل علی صحة التسییر بما انتهی الیه ترجمه
در سعرفت عمر مولود تسییر هیلاج کنند هر سال یک درجه
مطلع ان طالع افق هیلاج بحسب مواضع او چنانکه گفته شد

پس هر گاه که بقاطعی رسد موضع غروب باشد انگاه نگاه
باید کرد تا عطیت کدخدا چند بوده است و چند گذشته
اگر عطیت نمانده باشد حکم قطع کند و هیلاج که هر سالی برجی
برود هم اعتبار باید کرد چه اگر انتهاء هم بموضع قاطعی رسیده
باشد انقضاء تا کید حکم قطع کند ۶۰ کلمه شصت و نهم استدلین
فی کل شیء من القضاء بعد از عجز القابل عن قبوله جمله
صیرورة الفاعل بحیث ترجمه در ما تقدم رفت که وقوع حوادث
بمجرد انقضاء فاعل بتمام نمیباشد تا اورا قابلی نباشد که تاثیر
فاعل را قبول کند اینجا میگوید اگر قابل از قبول
تمامی اثر فاعل عاجز باشد بقدر عجز او از حکمی که کرده است
کن تا خطا نکنی مثلا حکمی که انقضاء پادشاهی کند کسی را که
سلطنت او ندارد و از اولاد ملوک نباشد از قدر پیش
نکند که حرمت و جاه او از آن زیادت باشد و حکم بحصول
قران زحل در فلک هی که طالع آنرا انقضاء ان کند پیش از ان
نکند که کسی را بفرزندی گیرد و هم بر این قیاس حکم دیگر
کلمه هفتاد و سوم ۷۳ اذا کان المحل مستقرا دال علی الاقامة
و اذا کان متحرکا دال علی الحرکة ترجمه این عبارت از سفرات
باشد که بانقضاء وصف از خارج بدن و علت عبارت از
سفر است یعنی که آن داخل باشد مثلا از تغیر مزاج و امراض
بحسبی که مذاقت عضوان باشد که قوای او بش ممکن شود

چون کوری و کری و زمانت و علت ان باشد که افعالش
بخلل شود و زوال ان خلل ممکن باشد چون زحل اب و کوان
کوش و برجای ماندن ان نقرس و تشریق و تقرا بیماست
که در سند طلها بیان کرده اند کلمه هفتاد و یکم ۷۱ اذا کان
الحر فی مقابلة الشمس و لابس الکوکب اللطخیة دل علی ان ثمة
فی العین و کذلک ان وجدت الحمرة فی الوند و کان النحسان
شرقیین یطلعان بعده و الشمس فی وتد و النحسان یطلعان
قبلها و هما مستقبلان فان الموت یذهب عینه ترجمه
افتاب را دلیل چشم راست نهاده اند و قمر را دلیل چشم چپ
و کواکب لطخیه کواکبی را گویند که حمره و دهمه شده باشد
چنانکه میان ایشان تمیز نتوان کرد و انرا هم بحمایات
خوانند و عدد ایشان معلوم است و در کتب مذکور
و بعضی شریارا لطخی نهند و بعضی شهد چون میگوید چون
نیرین مقابل باشند در اوتاد و طالع مولودی و مقارن
کوکب لطخی در ان جسم که نیر با و تعلق دارد نقصان مزین
حادث شود و اگر با تقابل هر دو نیر در اوتاد نحسین بعد
از قران طلوع کنند و پیش از سه درجه شرقی هر دو چشم
مولود برود کلمه هفتاد و دوم ۷۲ اصحاب الصرع هم الذین
لا یرتبط قرانهم بحطارد و لا یرتبط واحد منهما بالطالع فی
موالیدهم و یکون مع ذلک فی الوتد بالنهار زحل و باللیل

المریخ والمجانبین ایضا علی هذا الا ان زحل بالیل فی وتد
والمریخ بالنهار بواکدان ذالک وخاصته اذا کان الوتد الرابع
او العذراء او الحوت ترجمه بسبب انکه قمر دلیل حد است
وعطارد دلیل عقل و دانش و کیاست چون یکی باشند
دلیلان باشد که صاحب طالع نجی بی دانش و کیاست باشد
وچون هیچ کدام بطالع نبین ناظر نباشند این دلالت قوت
باشد وچون زحل در وتد باشد بدهد و مریخ در وتد
باشد بشب دلالت قوی تر شود پس مولود صاحب صرع باشد
واگر زحل بشب در وتد باشد و مریخ بر وتد این دلیل
مخالف تر شود پس صاحب طالع دیوانه باشد خاصه که وتد
شرف یکی از سعدین یا عطارد باشد و ان سرطان وحوت
وسنبله است واین وضع اقتضاء مبالغت کند در حکم مذکور
کلمه هفتاد و سیم فی مواليد الرجال اذا کان النیران
فی بروج مذکرة فان افعالهم تجری مجری الطبیعی وکذالک
المریخ والزهرة فان الجماع یکون علی ذالک وتشریق هذین
الکوبین سویین علی التذکیر وتخریبهما سویین علی التانیث
وزحل یزید فی المخاسة وعطارد یعین علی الانهماک
فی الشهوة وعلی هذا فقس اضداد ذالک ترجمه چون در
مواليد مردان شمس وقمر در برج مذکر باشد و بهجهان مذکر
باشند ان مرد در رجولیت تمام باشد و برعکس چون

در بروج یا در ارباع موانث باشند شبیه بزنان باشند
و در مواليد زنان چون در بروج مذکر باشند در امور
غیر طبیعی با فراط باشند و در بروج موانث بر قاعدهٔ طبیعی
باشند و مریخ و زهره چون در مواليد مردان در بروج
مذکر باشند بجامعت بر وجه طبیعی کنند و اگر شرقی باشند
بتوهٔ تذکیر زنان را حفظ تمام دارند پس اگر در بروج موانث
باشند باشد که میل بغلامان کنند و اگر با ان بهم مغربی
باشند بغلمان باشند و ممکن باشد که میل بان کنند که
با و بجامعت کنند و در مواليد زنان چون شمس و قمر در بروج
موانث بر قاعدهٔ طبیعت زنان باشند و اگر در بروج وارباع
مذکر باشند تشبیه بمردان کنند و مریخ و زهره در بروج
وارباع مذکر باشند تنبیه موانث بجامعت بر وجه طبیعی
اقتضا کنند و در بروج مذکر میل بجنس کنند و از مردان
دوری جویند و اگر مغربی باشند در شهوت و میل بمردان
سوابق باشند و اگر با انکه در بروج مذکر باشند زحل ناظر باشد
و شرقی باشند فضایح از او حادث شود و مبارضت عطارد
در هر باب دلیل مبالغت باشد در ان باب و افراط در شهوة
و نظر مشتری اقتضاء ان کند که انچه از مردان و زنان صادر
شود مطابق قانون ملت باشد و نظر مریخ نیز هر نظر غیر
محمود خلاف ان اقتضا کند کلمه هفتاد و چهارم من ابواب مشتملات

الطالع تبين التربية ومن ارباب مثلثات البيت صاحب البنوة
ومن البيرين تبين واس المعيشة ومن ارباب سهم السعادة
تبين العمر ترجمه مدت تربيت چهار سال باشد ان ابتداء
وقت ولادت وچون ارباب مثلثات طالع در اوتاد
سعود باشند وبحوس ان ايشان ساقط تربيت تمام شود
خاصة كه سعدى در طالع برود وصاحب طالع نيك حال اورا
ارباب مثلثات ربت مثلثة اول دليل يك سال وچهار ماه
باشد كه ثلث اول مدت تربيت برود ورب مثلثة دوم دليل
ثلث دوم وشريك دليل ثلث باقى وگفته اند صاحب مثلثة
اول دليل يك نيمه باشد وصاحب مثلثة دوم دليل ثلثى كه بد
ان نيمه باشد وشريك اينا دليل سدس باقى واز ارباب مثلثات
نيز يعنى برون شمس وشب قمر دليل حال معيشت باشد اكر
سعود باشند واز نحوس پاك ودر اوتاد وجده معيشت
مرفود برود وجه محمود برد خاصه كه دوم سعود باشد وصا
حبش نيك حال واكر محوس باشند بخلاف ان ومدت مدت
تربيت برين ارباب مثلثات چنانكه كفته اند وحال بيرين هم دليل
باشد برامر معيشت واز ارباب مثلثات سهم السعادة دليل عمر باشد
وبعضى از ارباب مثلثات كنند براحوال عمر عمر ودر مواضع ديكر
معلوم شده است كه دليل عمر ان هيلاج وشبير او باشد

دليل

دليل عطيت يعنى مقدار عمر ان كدخداى وشبير هيلاج
كلمه هفتاد و پنجم اذا كان المريخ محاذ الرأس الغول ولم
ينظر الى درجة القطع سعد ولا في الباس سعد وصاحب النوبة
من البيرين مقابل للمريخ او في تربيعه فان المولود يضرب عنقه
فان كان البيرى في وسط السماء صلبت جثته وان تناظرت النحوس
من الجوزا او الحوت قطعت يداه ورجلاه ترجمه راس الغول
كوكب نحس است بر مزاج مريخ در ثور كه دليل كردن باشد
چون با مريخ در يك جزو مجتمع باشد وسعدى ناظر باشد
كه يار دارد وسعدى در راس كه بيت الموت است نباشد كه
دليل بر دفع مرك باشد بر حال ناپسنديده وبيرين نوبت بر مقابله
يا تربيع مريخ باشد اين جمله اقتضاء ان كند كه كردن صاحب طالع
بزنند پس اكر ان نيز در عاشر باشد نه دليك بدر جه عاشر ازين
اورا صلب كنند واكر در حمل ومريخ از جوزا كه دليل دستهاست
وحرب كه دليل پايهاست بيك ديكر ناظر باشند دستها وپايهاى
او ببرند واصحاب تجربه اين هر يك را بسالها از تجارب خود
ايراد كرده اند كلمه هفتاد و ششم اذا كان المريخ في الطالع
كان بوجه المولود دائر ترجمه مريخ دليل قطع وجراح باشد
وطالع دليل سر ودى پس بودن او در طالع نه بر درجه
محمود وسعد ناظر نه اين اقتضا كند كلمه هفتاد و هفتم اذا جاذ
المريخ صاحب الطالع في الاسد ولم يكن للمريخ حظ في الطالع

ولافی الثانی سعد احترق المولود بالنار ترجمه ایشد از بروج
در دلالت برآتش بسیالت تر باشد ومریخ کوکب آتشی است
پس اگر مریخ یا در طالع حظی باشد شریک صاحب طالع باشد
مضرت زیادت نکند وسعد در ناس مرک بدر باز دارد
پس چون این سجایی حاصل نباشد اقتضای او سوختن مولود
باشد کند کلد هشتاد وهشتم اذا کان زحل فی وسط السماء والذی له
النوبة فی مقابلته والرابع برج یابس مات المولود حرقا
وان کان مائیا مات غرقا وان کان علی صورة الناس مات
خنقا او بخت المقارع الا ان یکون سعد فی الثانی فیصیبه هذا
ولا یکون سنه میته ترجمه زحل در وسط السماء ونیز نوبت
در رابع در مقابله او دلیل باشد اگر رابع برج خشک باشد
مولود در زیر بنایی افتد واگر برج ابی باشد غرق شود واگر
بر صورت مردم باشد وان برجهای هوائی باشد وسنبله
وبیمه اول قوس بخنق یا در زیر چوب زیر سرد پس اگر
در خانه هشتم سعدی باشد این حوادث واقع شود اما سبب
مرگ نباشد کلد هفتاد ونهم نشر در جه الطالع لامراض
الجسد وذروة سهم السعادة لذات الید ودرجة الفم لتصرف
الجسد مع الفم ودرجة السمن لحظوته من السلطان ودرجة
وسط السماء لما یجانسه من الاعمال لکل درجة سنة ترجمه
ان بشمرد درجه طالع جایهای که تن باعاد من شود ومانند محب

ومرض وغیر ان معلوم شود وان تسییر سهم السعادة حال
مال وتوانگری ودر رویشی وسودوزیان وان تسییر هر احوال
که تن را بسبب نفس عارض شود چون نشاط وغم وثبات وانقلاب
واطلاق ودیگر احوال وان تسییر سهم شرف جاهی وبهره که انجمت
ملوک وسلاطین یابد یا اضداد ان وان تسییر عاشر جاهی که
نسبت باز دستان او حاصل شود ودلها که مباشرت
او کند ونیک وبد ان واین تسییرات بمطالع باشد طالع را بمطالع
بلد او عاشر بمطالع استوا والجمله میان هردو باشد یا در دیگر
خواضع غیر او تا د بمطالع افق ان موضع چنانکه گفته امده
است هر یک درجه را یک سال کلد هشتاد وهشتم لیس یوثق
الکوکب فی موضع لا یجرفه ولم یشبه الیه المولود ترجمه
هر کوکب نحس یا سعد که در اصل طالع اقتضای اثری کرده
باشد چون بموضعی رسد که دلیل باشد بر حصول ان اثر
در وقت [illegible] ان او یا بجا یا بر موضع شبیه یا انتهاء دلیل
کند در او وی تاثیری بر مقتضاء طبع او مستوقع باشد اما بخلاف
بخلاف این باشد که در اصل اقتضایی نکرده باشد یا بر مواضع
مذکور نرسیده او راجح اثر نباشد کلد هشتاد ونهم ان کان
المریخ فی الحادی عشر له دلالة قویة فی الطالع فان صاحب المولود
خاین لسلطانه ترجمه یازدهم بیت المال عاشر است ومریخ دلیل
خیانت وچون در یازدهم افتد مال صاحب عاشر بدزدی وخیانت

تلف کند وچون صاحب خلق تمام باشد در طالع مولود وان
مولود خاین ومتلف ان مال باشد کلمه هنا ودر آذا جاءت
الزهرة نزل فی المولود دلها فی السابع حظ کان المولود وسیع
المجامعة وعلی هذا اقس سایر البیوت واجتماع کل کوکب مع
کل واحد من النحسین ترجمه زهره دلیل مجامعت است وسابع
بیت نکاح وچون اورا در سابع حظی باشد در دلالت قوی
شود پس اگر با زحل در یک جزء مقارن باشد دلیل تباهی
وبلیدی مجامعت است چنانکه اختیار کند غیر مواضع مجامعت
را بران مواضع ویا جلد غیر را بر مجامعت واگر مشتری باشد
میل بسیاهان پیشتر کند پس اگر مریخ مجاسد زهره باشد
میل بلواطه پیشتر کند واگر مواسات برد بحق وباشد که بجارم
میل کند وزنان بر نکاح ایثار کند وبراین قیاس واگر مشتری
دلیل سعادات است در هادی عشر صاحب حظ بود وباز حل
باشد دلالت کند بر انکه امید حصول خیر باو کند که مشتمل
بر عیبی ونقصی باشد از امور پوشیده ماشد حقد وبدخواهی
بمردم وبخدیعت ومکر مردم را در وقایع افکندن واگر با
مریخ باشد دلالت کند که امید قتل واحراق وقطع طریق کند
واگر شمس که دلیل جاه وسلطنت است در عاشر صاحب حظ
بود وباز حل بود جاه او بطریق غدر وحیلت ومکر حاصل شود
واگر عطارد که دلیل فهم وذکا وعقل است در طالع حظ دارد

وباز حل

وباز حل بود دلیل بلادت وبلاهت وسوء تدبیر باشد
واگر با مریخ باشد دلیل حدت وحرص وطیش وجنون
باشد واگر حرکه که دلیل سفر وحرکت است در ثالث باتابع
حظ دارد وباز حل بود دلیل ثقل در حرکت وسکون نه
بموضع ومکث بسیار در اسفار ورنج در سایندن خلق
باشد واگر با مریخ بود دلیل تجمیل وقطع طریق واگر بختن
وقصد مردم کردن باشد وبرین قیاس کلمه هنا دوسیم
الاوقات یوخذ من سبعة اوجه احدها ما بین الدلیلین
والثانی ما بینهما من المشاکلة والثالث مصیر احدها الی
موضع الاخر والرابع ما بین احدهما وبین الموضع الذی له
قوة ومواعمة وطبیعة الامر المطلوب والخامس ما یحلق به
عطیة الکواکب بعد الزیادة والنقصان والسادس تغیر تشکل
الدلیل علی الاس بالاستقامة والتقهقر والرجوع والتعریب
وما یشاکل هذا والسابع مصیر کل کوکب الی موضع موافق له
فی الطبیعة ترجمه هر گاه که طالع امری از امور اقتضای
حادثه کند وخواهند که بدانند که ان حادثه در کدام وقت
حادث شود طریق معرفت ان از هفت نوع بود اول از مابین
الدلیلین چنانکه در طوفان نوح علیه السلم گفته اند طالع قرآن
که بر طوفان دال بود سرطان بود وموضع قمر در اول حمل
ومابین هر دو دویست وشصت وشش درجه طالع وچون

هر درجه را سالی گرفتند طوفان بعد از دویست وشصت
وشش سال از وقت طالع حادث شد و همچنین در خسوف
وکسوف ما بین طالع وجزوی که در وی خسوف یا کسوف
باشد بگیرند بمطالع ونسبت ان با نصف دور چون نسبت
ما بین اول خسوف یا کسوف وبین وقت مطلوب تاثیر باشد
باهم زمان تاثیر و تسییرات وانتهاات پیشتر ان این جنس
باشد دویم ما بین الدلیلین من المشاکلة گیرند چنانکه اگر
صاحب طالعی بتسدیس یا تربیع کوکبی رسد موافق او در
طبیعت یا مخالف او حصول مقتضای ان کوکب یا ضد ان
در ان وقت حادث شود وهمچنین چون صاحب طالع متصل
باشد بکوکبی که در مطلوبی صاحب حاجت باشد وچون این
اتصال تمام شود ان حاجت حاصل شود خاصه که صاحب
حاجت در طالع بود وصاحب طالع در خانهٔ صاحب حاجت
سیوم رسیدن یک دلیل بموضع دیگر چنانکه صاحب طالع
در ان صورت که جاهی مطلوب باشد بوقت انکه بصاحب
عاشر یا بدرجهٔ عاشر رسد ان مطلوب باید وچهارم
صاحب حاجت کدام وقت بموضع رسد که او را در ان موضع
قوت باشد یا ان موضع طبیعت مطلوب باشد مثلا صاحب
خانهٔ مال بدرجهٔ شرف خود رسد یا بسهم السعادة رسد
که او هم اقتضاء حصول مال کند سیم انچه از عطیت کد خدا بعد

از زیادت سعود ناظر و نقصان نحوس ناظر حاصل ابد
وان مدت عمر مولود باشد ششم انکه شکل دلیل بر امری از ان
اقتضاء متغیر شود بسبب استقامتی یا رجوعی یا تشریقی
یا تغریبی چنانکه اگر کوکبی دلیل حاجتی باشد ومتوجه باشد
بدلیل بجاح ان حاجت وپیش از وصول باو راجع شود
بقدر مدت رجوع واقامت تا تاخر افتد در حصول ان
حاجت یا بعد از ان که مستقیم بان شود و بانجا رسد
وهمچنین در استقامت و در تشریق وتغریب مثلا برجوع
بدلیل بجاح پیوندد و پیش از ان مستقیم بان شود و بان
موضع نرسد الا بعد از مرور ایام استقامت واقامت
وهمچنین در تشریق وتغریب اگر دلیل تحت الشعاع بود
وبتشریق یا تغریب بیرون اید مطلوب حاصل شود
وهفتم وقت رسیدن کوکبی که مقتضی مطلوب باشد
بموضعی که موافق او باشد در طبیعت چنانکه دلیل سفر بجانبی
سفر رسد کذا فی شادیچهارم اذا تکافات الدلایل الامر
وضده فانظر الی طالع الاجتماع او الاستقبال فان تکافات
فلا تحمل بالقضاء ترجمه هرگاه که در طالع سوالی یا طالع
مولودی یا ابداء دیگر دلیلی بر حصول مطلوبی و دلیلی
بر فوات ان مطلوب متکافی شوند وهمچنین در دیگر دلایل
رجوع بطالع اجتماع یا استقبال متقدم باید کرد و اگر در ان

طالع هم شکاکی باشند در حکم توقف باید کرد بسبب عدم
تجلد ان بکی از دو طرف کلمه هشتاد و پنجم وقت تقلد
العامل دلیل لما بینه و بین سلطانه و وقت جلوسه
لحاله فی عمله ترجمه از طالع ان وقت که پادشاه بکی عمل را جد
طلب معرفت حالی باید کرد که میان او و ان پادشاه بود
که بالای او بود و ان طالع ان وقت که دران عمل خوض
کند و بان بنشیند طلب معرفت حالی باید کرد او را دران
عمل حادث شود باکسانی که در تحت حکم او باشند کلمه
هشتاد و ششم اذا کان صاحب جلوس المریخ و هو فی
الثانی او مقابلا لصاحب الثانی فانه یخون باسوان من
تقلد علیه سیما ان کان صاحب الثانی المشتری ترجمه
خانهٔ دوم طالع جلوس عامل خانهٔ مال ان جماعت را بخت
باشد که ان عامل بر ایشان حاکم باشد پس چون صاحب
ثانی مریخ باشد و مریخ در ثانی باشد یا بصاحب ثانی بنظر
عداوت ناظر ان عامل مالی ان جماعت را تلف کند تلف
تمام خاصه اگر مشتری صاحب ثانی باشد و با مریخ در ثانی
که انگاه تلف بیشتر باشد چه مشتری مخوس را نخوست بان
ندارد بعد از ان که دخل باخی دیگر باز دارد چه نحوس
شکاکی و متدافع تاثیر یکدیگر شوند و سعود نحوس را نگذارند
نکنند بل دلیل نقصان مال کنند خاصه مشتری که دلیل مال

بود

بود مطلقا و صاحب ثانی باشد در این صورت کلمه
هشتاد و هفتم اذا وقع صاحب الطالع الی صاحب الثانی
التدبیر من مشاکلة مودة ایفق العامل نفقات جمة
وان کان من عداوة ضر و اذا دفع صاحب الثانی الی
صاحب الطالع التدبیر اکتسب فان کان من مشاکلة
مودة فیرضی الناس وان کان من عداوة یسخطهم
و مکارههم ترجمه انصال صاحب طالع جلوس عامل بصاحب
ثانی ان نظر دوستی اقتضا ان کند که عامل در ان عمل
بسیار نفقه کند و ببیان او را خارنی مضر نباشد
وان نظر دشمنی اقتضی ان کند که در ان نفقات زیان بر او
افتد و اتصال صاحب ثانی بصاحب طالع ان نظر دوستی
اقتضای ان کند که عامل کسب بسیار کند بر وجهی که رعایا
از او راضی باشند و ان نظر دشمنی اقتضای ان کند که رعایا
در ان کسب از او راضی نباشند بل بکراهیت و سخط ایشان مقرون
باشد کلمه هشتاد و هفتم الشمس ینوع القوة الحیوانیة الطبیعیة
و دخل بنوع الماسکة و المشتری بنوع القوة النامیة
و عطارد بنوع القوة الفکریة و الذکریة و المریخ بنوع
القوة الغضبیة و الزهرة بنوع القوة الشهویة و لذا کان بکون
عطارد و المریخ و الزهرة فی المولد دلة علی اخلاق صاحبه
و صناعته ترجمه ترکیبات که در عالم کون و فساد باشد

معدنی باشد و نباتی و حیوانی و در نباتی ترکیب اول
موجود باشد و در حیوان ترکیب اول و دوم موجود باشد
و بقاء هر یکی بتمامی اجزا نبود پس این جمله سه نوع یعنی
ترکیب اول که منسوب است بطبیعت و ترکیب دوم که
منسوب است بنما و ترکیب سیوم که منسوب است بحیات و ملک
اجزا که در همه شرط است تا باقی باشند اثار ثلثین و
علویین است و سه کوکب باقی یعنی مریخ که غلبه باو
منسوب است و زهره که شهوت باو منسوب است و عطارد
که تمیز و فکر و ذکر باو منسوب است باعتبار این مبادی
اخلاق باشند و اصول اخلاق این سه قوة اند که از یکی
بروجه محمود شجاعت حادث شود و بروجه مذموم اضداد
ان چون تهور و جبن و از دیگر بروجه محمود سخاوت و
عفت و بروجه مذموم اضداد ان چون اسراف و بخل و
فسق و خمود شهوت و از سیوم بروجه محمود حکمت و بروجه
مذموم جربزه یا بلاهت حادث شود و جملگی اخلاق فاضله
در ذیله در تحت این اصول باشند باعتباری دیگر مبادی
صناعات باشند چه صناعت مولف باشد از دو چیز ملکات
و حرکات بر سبیل جذب باشد یا بر سبیل دفع و اول منسوب
بعطارد باشد و دوم منسوب بزهرة و سیوم منسوب بمریخ
پس از صلاح حال این سه کوکب اخلاق و صناعات پسندیده

حادث

حادث شود و از فساد حال ایشان اخلاق و صناعات ناپسندیده
حادث شود کما مضی و نهم زمان انتقال البروج فی التحویل
من جملة الاشهر و ثمانیة وعشرون یوما و ساعات و ثمانیة عشر
دقیقة من ساعة و من جملة الطالع فی الافق اربعة و عشرون یوما
و ثلث یوم بالتقریب فاما الشهور الشمسیة فمن انتقال الشمس من الدرجة
التی کانت فیها عند المولد الی مثلها من سایر البروج ترجمه انتهای
شهوری که سالی سیزده برج باشند حصهٔ یک برج از سال بیست و هشت
روز و دو ساعت و هجده دقیقه باشد و یک ساعت بتقریب و این
از قسمت مدت یک سال شمسی یابند بر سیزده و چون انتقال تحویل
سالی تا طالع تحویل دیگر سال برابر دوازده برج باشد بافضل
الدور و فضل الدور بنزدیک هر احدی مقدار دیگر است و بطلیوس
سه برج گرفته است پس چون مدت سال شمسی بر بارهٔ قسمت کنند
حصهٔ هر برجی بیست و چهار روز و ثلث روزی باشد بتقریب
لیکن بمقدار این طالع باید گرفت و بدانکه از درج سوالجب
هر موضعی معلوم می باید کرد و اما شهور شمسی ابتداء وقت ولادت
تا رسیدن آفتاب بهمان درجه و دقیقه از برج دیگر ماه شمسی باشد
و این ماههای مختلف باشند بعضی سی و یک روز و کسری و بعضی
بیست و نه روز و کسری و بعضی میان هر دو چنانکه از اعمال الخرجی
معلوم کرده کما مر و هم اما اردنا تسییر هم السعادة فی
سنة التحویل اخذنا من موضع الشمس الی مکان القمر فی المولود و القضاء

من درجة الطالع ترجمه نزد یک بطلمیوس و دیگر منجمان سهم السعادة بروز و شب از تقویم آفتاب تا تقویم ماه بگیرند از طالع بیفکنند و آنرا بروز از موضع ماه تا موضع آفتاب گیرند و بشب از موضع آفتاب تا موضع ماه آنرا سهم الغیب خوانند و بعد ازان که موضع سهم السعادة معلوم شود آنرا در محل یازدهم ببرند و نحوس تسییر میکنند و بیشتر ازین در تسییر سهام ذکری رفته است کلمه نود و یکم فی الطلب صاحب الحد من السابع و صاحب الحد من السادس و علی هذا فقس ترجمه جد پدر پدر باشد و چون رابع دلیل پدر است رابع رابع دلیل جد باشد و ثالث رابع دلیل عم که برادر پدر است اما جد مادر دلیل هم طالع باشد که رابع عاشر است و خال را دلیل ثانی عشر که ثالث عاشر است و بر این قیاس در دیگرها کلمه نود و دوم انظر الدلیل الی الطالع فان جنس المحیّ من جوهر الطالع و ان کان غیر ناظر الیه فان جنس من جوهر موضع الدلیل و صاحب الساعة دلیل علی لونه و مکان القمر یدل علی زمانه فان کان فوق الارض و کان قبل الاستقبال کان حدیثا و ان کان تحتها و کان بعد الاستقبال کان قدیما و من صاحب سهم السعادة یتبدل علی طوله و قصره و من صاحب حد درجة الطالع و صاحب درجة وسط السماء ایها کان فی وتد و صاحب حد القمر علی طبیعته ترجمه این کلمه در استخراج جنی گفته است و جنی موجودی بود که پوشیده دارند و از او سوال کنند تا ان حکم نجوم بگویند که جد چیزها است و دلیل

دران موضع کوکبی را می خواهد که در طالع که در طالع و موضع نیز این خط بیشتر باشد خود دارد و مستقل نباشد بدیگر پس اگر مستقل بود بگیرد کوکبی دان کوکب بگوکبی ان کوکب را که انتهاء اتصال با او باشد دلیل برد و چون دلیل ناظر بطالع باشد جنس جنین از جوهر طالع باشد نباتی اگر مستقبل باشد و حیوانی اگر صورت حیوان باشد و همچنین اگر ارضی یا مائی یا هوائی یا ناری و همچنین در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست پس اگر دلیل متصل بطالع نبود دلیل جنس او موضع دلیل باشد و صاحب ساعت دلیل لون او باشد نحل سیاه و مریخ سرخ و شمس زرد و قمر سفید و بر این قیاس و مکان قمر دلیل بر است باشد اگر فوق الارض بود نو باشد و اگر تحت الارض بود کهنه و گفته اند که قبل الاستقبال نو باشد و بعد از استقبال کهنه و گفته اند دلیل اگر شرقی بود نو بود و اگر غربی بود کهنه و از صاحب سهم السعادة در ازی و کوتاهی او بشناسند و از صاحب حد درجهٔ طالع و صاحب حد درجهٔ وسط السماء هر کدام که در وتد باشد در ازی و کوتاهی او بشناسند و از صاحب حد قمر طبیعت او بشناسد و باید که این حدها بحدود بطلمیوس گیرند و این دلایل یعنی بروج و کواکب را بر این چیزها در مدخلها مذکور باشد و دلیل کوکبی باشد که در طالع در موضع نیز نوبت در موضع سهم السعادة خط بیشتر دارد و اگر یک کوکب نباشد کوکبی که از انجمله قوی تر باشد کلمه نود و سیم اعرف الادلاء علی العلیل و حل مسئلة تحت الشعاع

اد یکون سهم السعاده منحوسا ترجمه چون ارحا ایما ربنشاده لیل از
بنشناسند وان صاحب طالع وقمر باشد اگر هورد ربایکه قوی تر بود بحث
الشعاع بود وسهم السعاده منحوس تمام بود ولیل باشد بر خلاف بما را نکله
نعات محوب باشد کلمه بود وهم جایز رحل لعلیلا الشرق والروح لعلیل
المغرب قل لمرا رحل هذا یکون زیاده سعاده المشتری والزهره فی النهار
والجنوب ترجمه اگر لیل بهاری رحل بود واو مشرقی بود باشرق نوردار
مغربی بود قوی ضرر او رخوست کوتباشد واگر مشتری بود وبنهار بود
بازهره بود وجنوبی بود سعادت او بیشتر باشد دیگر اوزات کلمه بود
وهفتم لایعدم علی مشاهده الصور تقابل بعوزشاهم الارضاع فان
الریاسات بتقارن کالتماع فانا صحی الکسیر فی القرنین اعطب الرئیس
والمرئیس حالها وسلامت علی الخفاء ترجمه یعنی در معرفت حال ایشان
ومرد مان بر معرفت مقتضای طباع دلایل انتها حکم کن چنانکه
مقتضای اوضاع کواکب معلوم کنی چه بعوجب اختلاف قرانات واجتماعات
کواکب بایشان منتقل شود از بعضی بردم بعضی وجون دلالت کواکب بر
ایشان در بایست شناخته باشی وحالا اجتماعات هر منزلی واخلاق
ایشان در تکبر وتواضع وعدل وجور وتسخیر وانقیاد وغیر ان شناخته
باشی بعد ازان حکم توان کرد در حال رئیس وحال مرئوس بحسب اقتضاء
دلایل وعلایل وازخطا سلامت یابد کلمه بود وششم اقوی الادلة فی المسئله
یدل علی مایی ضمیر السایل ترجمه دلیل اقوی آنست که دریابی تو گفته او یعنی
کوکبی که خداوند طالع وموضع بیت نوبت وسهم السعادت بیشتر بود

وچون اد لابیاربابنده در نوبتی نظر باید کرد واگر دربیت السلطنة
باشد سایل سوال از پادشاه خواهد کرد واگر دربیت المال بود سوال از
مال خواهد کرد پس باین طریق بشناسی انچه در ضمیر سایل باشد کلمه بود
وهفتم صاحب الاجتماع والاستقبال اذا وقع فی ازدیاد الجاهة عند کل
ما یحتاج الی ابتدائه واذا استراحد وهو فی وسط السماء وظهر علیه ترجمه
این کلمه در نسخه که احمد بن یوسف وابو العباس اصفهانی شرح کرده
انکلمه نبود وهم است یعنی بعد ازین کلمه دیگر وبعد از اجتماع واستقبال دیگری
خواهند که خداوند طالع بود در جزو اجتماع واستقبال حسن باشد وچون
سوالی کنند از مطلوبی که حاصل خواهد بود یا نه وصاحب اجتماع یا استقبال
مقارن برسوال در نوبتی از طالع سوال اگر بازخانه مطلوب حاصل
شود وهیچ چون کاری نیکند که خواهند که ثابت باشد ومانند انکه
فضلان گوید اگر طالع ابتداء ان کار باید وتوبتی دیگر وچون کشتی جان
شود وان کوکب در وسط السماء باشد ظهور بیش بود وی اتفاق افتد
پس اگر مسعود باشد بروجه صالح باشد واگر منحوس بخلاف بروجه فان
کلمه بود وهشتم بکار باید کون ما یطلع مع کل درجة مشاکلا للساعة وقع علیه
اختیار المولود وکذلک ما یطلع مع کل درجة مشاکلا للساعة ترجمه
در کتابی که منسوب بست بتکلوشا یاسال اورده اند که باهر درجه
طلوع کند از هفت هیکل نوبت کرده اند ودر هر خلی از کرده اند
که باهر درجه طلوع کند ودر این کلمه میگوید که نزدیک ست بانکه اختر
مولود طلوع خویش بنهد باشد وبان چیزها که اند درجهٔ طالع او طلوع کند

وصناعت او شبیه باشد بآنچه با وجهی که طالع او در آن وجه باشد طالبی
کند کلمه نود و نهم المواضع التی یقع فیها انزل الکسوف فی المقامات مبتدا و
الرجوع و الاستقامه هی الارتداد و المغیبه من مواضع الکسوف فی الموالید
و التی دلیل الانتهاء من ایا الهدف التی یدل علیها و یثبت فیها و طبیعة ما یقع
فیه علی حسب موضع الکسوف فی الاستوا صور الکواکب الثابته و طبیعة
ما فی برج الکسوف الجنبی و مقدار ما یلحق کل مقدار انزل الکسوف
فی الیرین و هو مقدار کسفهما و علی هذا یکمل ما استبین من خبر
و شر ترجمه در این احکام بیاراست که در الفاظ مختصر ایراد کرده است
رمز ضمها آنی که اثار کسوف و خسوف در اثار مقامات کواکب تحیر مبدا
رجوع و استقامت تا بیان در ان مواضع واقع شود در تل هایی باشد که منسوب
باشد بمواضع کسوف نزدیک باشد بان موضع در ان طالع و عاشر بود
و در کسوفی که در جهت مشرق بود و رابع و سابع در انجا در طلوع و غروب
بود و بروج ان باد ناد که انطواع مر البلد و عاد بل انتهاض انسانی باشد
اعتبار باید کرد و انجا منسوب باشد بآن و ما شاکل ان و نفوسی که منسوب
بطالع بود در سالهای و عمل و ازواج و شرکا که منسوب بود بدیگر اوتاد
و همچنین نظر کنند که منسوب باشد بمروج ان اوتاد و بروج کسوف و ان طبیعتها
که از مناسبت موجودات مدار ل بر بروج کسوف باشد و رمز ضمار کواکب سبعه
و طبایع کواکب مختبره که واقع در ان بروج باشد در وقت کسوف و لوح کند
و مقدار ان بقدر مقدار مکسوف باشد از نیز در زمانش ارتفاع و روح
بقدر زمان او فوت الارض چنانکه در کتب احکام مذکور باشد و همچنین

در آنچه

در آنچه مقتضای اقامت و رجوع و استقامت سعود نحوس باشد و بقیاس ارتداد
مذکور شود باید گفت ان خمسه و تخصیص این کلمه بحساب است و بفصل این در
اربع مقالات بطلیموس مذکور است کلمه صدم المستولی علی ارتداد الاجتماع
و الاستقبال و الاربع انا قوی و اغرق علامات بدل بر ان علیه و اذا سعد هر
و نحص و کذلک اذا اسرع سیرهم او ابطا و ترجمه چون مستولی بر ارتداد در
اجتماع و استقبال رود و تربیع انتاب و ماه قوی باشد از جمله کسانی که مدلول
مستولی بود عزیز و گران باشد خوار و ارزان باشد و چون سریع السیر شود
رواج یابد و چون بطی السیر باشد کساد یابد الیاذ کذا
الذوابب من قوائم البحوم و لیست منها ترجمه قوائی بحوم اثار علوی باشد و نیاک
و سنا را کان دو الذوابه رمز بها و امثالها ان از جمله قوائی بحوم باشد و در بعضی
نسخها این کلمه و انچه بعد ازین ابدیک کلمه شمرده اند الیاذ ک
ید ل علی جفاف الاحمر فاذا کان فی جهة واحده دلت علی بیاج تعرض فی
تلک الجهة و ان کان شایعة فی الجهات کلها دلت علی نقصان المیاه و اضطراب
الهوا و علی حر مفرط یقصد الاقالیم و تطابق علیکما یخالفه الاصقاد لما علیه
الاجتماع فیه فاما ذوات الذوایب التی بینها و بین الشمس احد عشر برجا کان
ظهورها دواخله و کان ظهوره فی دنیا و ناد روله یموت ملک بها
او عظیم فیها و اذا کان فی ما دون اثنا عشر الذوله اصطلاح یتعایر و تنازل
بوزیک و ان کان ساطعا عن الوعل اثار السجون و الامراض و کان الموت
المیتات بغاره و لحق الناس خلل بذلک الاقلیم ان کان ذو الذوابه
تخرج علی الملک خارجی یا ذا ربحد ذو الذوابه یسیره و سیره ابدا یکون

من المغرب الى المشرق فان الماء يجري كما يجري من اعلى الى الاقليم لم يكن سيرا
فان الماء يجري من حضره الاقليم ترجمه در كتاب اثار علوي گفته انكه اب خنك
كه از زمين مرتفع شود چون از طبقه زمهرير بگذرد اگر دهوا بجاء
مشتعل شود از انتعال ان شهب تولد كند واگر باتر رسد ابخار ان رطوبت
ذوايب شود واسباب ان بحسب سكان باشد پس ظهور ان چون دلو يا ثور حوت
اقتاب را جزاويا پس ان درنه ميزان دلو خنك هوا رخنك شود ابخارها
باشد وچون در يك جهت باشد در ان جهت باد تولد كند جهه باد ان باشد
كه مرتفع شود ودر طبقه زمهريري سرد شود وباشيايد وچون
در هد جهات باشد دليل نقصان آنها باشد واضطراب هوا ازهمه جوانب
وبنود ليل باشد براكه لشكرهاي مخالف تصل اقاليم كشند وملوك را رخت
دهند وان از سبب تغير مزاجهاء انسان باشد واسلاء قوت تحمل بدن
مزاجها كه موجب حصر وطاعون باشد وان لشكرها مخالف اعتقاد
جمهور اقاليم باشند بسبب اختلاف مزاجها انسان از اعتدال او فتد
ذوايه گفته است در بايد هم افتاب باشد يعني در وقت صبح وپيش از صبح
در مشرق طلوع كند واين فاجب نيست چه در هر دو جهت مشاهدت شده است
پس چون اينجا يعني دريا رديم وزلجه بديد وان بر شكل سوي باشد روشن
شعاعها بايكديگر ومشابه موجهاي سوزيرون امده وظهور شود در وقت طالع
دولتي باشد از پادشاه ان ولايت يا نزديكه مثابت پادشاه باشد فائده اگر دريا
وتر باشد وشايد كه اموال او بكلي بسنا مل خود ودر بدل اكثر واگر قطعا
باشد از ان نادر وهما وبمار بها يعني اعراض تنفسي خصوصا رحارت

شود وبيفتد مرگهاء فجاءت باشد ودابهاي مردم در ان اقليم مختلف
شود واگر دود وابه سير كند وگفته است سير او همچنانه از مغرب باشد بسوي
مشرق وخلاف ان مشاهدت كرده ايم بل صواب آنكه اگر مشرق باشد
سير بجهت مغرب كند واگر مغرب باشد بجهت مشرق كند وما ديديم كه در مغرب
پديد امد وسير كرد در طول اقليم مشرق ودر عرض از جنوب تا شمال
كه ابدا كل ظهور نشد پس گفته است اگر سير كند خارج كه فصل اقليم كند از
موضع دود ابد واگر سير نكند هم ان اقليم برخيزد اسناي كلمات كتاب
قمر وتفسير ان ودر اخر كتاب باين عبارت اورده اند تم كتاب القمر المسمي
باتوبه امطر ومطاوعناه الكلمات الملكة والله الهادي لدرك الصواب
واليه المرجع والمآب تم سفر ان بقمر در روز
پنجشنبه پانزدهم ماه رجب المرجب سنه

مجلس كتابخانه

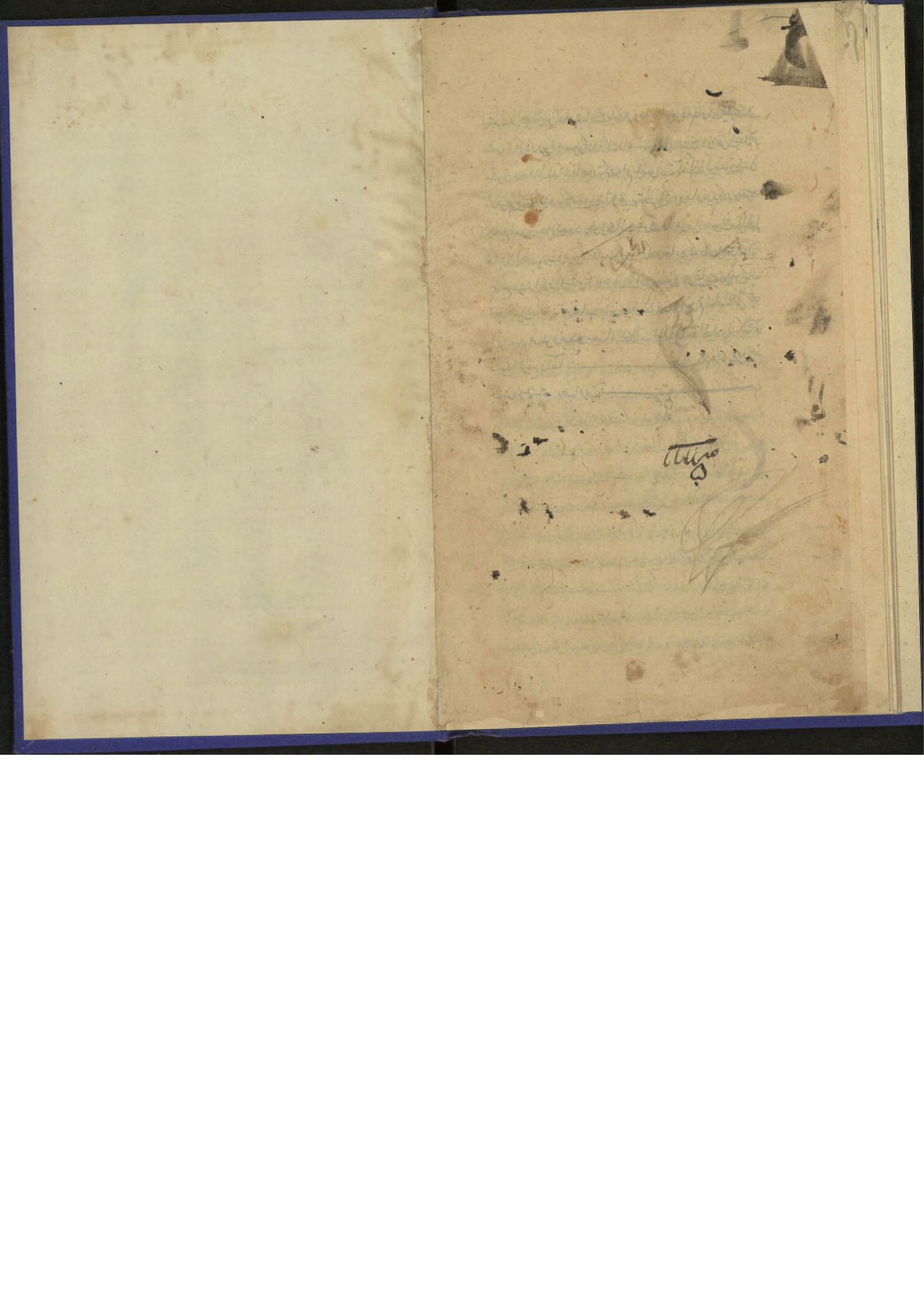

خطی
۹
خطی